

خاطرات طلایی ادوار کهن سرزمین هلامتو «جستاری در باب عصر باستانی عیلام»

روح‌الله بهرامی
دکترای تاریخ

هزاره‌های ناشناخته

مردمان کناره‌های جنوب‌غربی ایران و نواحی کوهستانی شمالیش، آنجا که دره‌های حاصلخیز و رشته‌کوه‌های پریپچ و خم و سر به فلک کشیده زاگرس شکل گرفته‌اند، بیش از دو هزار سال قبل از ورود تازه واردهای آریایی و همپای تمدن‌های سامی بین‌النهرین وارد «دوران تاریخی» خویش شده بودند، در حالی که این دوران در داخل نجد ایران از ورود آریایی‌ها و مقارن با پیدایش نخستین اسناد خطی از دودمان‌های مادی و پارسی که دو شعبه از اقوام هند و اروپایی بودند، در صحنه جغرافیایی ایران نمودار می‌شود. به همین دلیل باید مردم کوهستان‌های غربی ایران را از لحاظ دوران پیش از تاریخ نیز مقدم بر ساکنین سرزمین‌های داخلی ایران دانست. براساس تحقیقات به عمل آمده، بین ۱۰ هزار تا ۱۵ هزار سال قبل از میلاد مسیح^۱، پس از پدیدار شدن تدریجی خشکی‌ها و کم شدن دوران باران‌های سهمگین، جایگاه‌های قابل زیست و سکونت برای انسان نخستین در نجد ایران نمودار شده است و ردپای انسان نخستین در کوه‌های بختیاری



و سپس در نواحی سیلک کاشان و قم و ری و تپه حصار دامغان پیدا شده و طی هزاره‌های پنجم و چهارم تا هنگام ورود آریایی‌ها در هزاره اول پیش از میلاد، هنر خویش را در قالب ظروف سفالین منقوش به نمایش گذاشته است.

سرزمینی که از هزاره سوم به‌طور مشخص امپراتوری عیلام بر آن سیطره افکنده بود و محدوده وسیعی از کناره رود دیاله در شمال شرقی بین‌النهرین تا سواحل خلیج فارس و بوشهر در جنوب و کوه‌های بختیاری در شرق و سرزمین‌های پست و حاصلخیز بین‌النهرین در غرب را دربرداشت، در دوران ماقبل تاریخ خود نیز جایگاه مناسبی برای زیست انسان بوده است. تحقیقات و کاوش‌های باستان‌شناسی در این حوزه وسیع به‌خصوص در منطقه و محدوده استان ایلام فعلی بیانگر این مدعاست که دو طرف رشته‌کوه کبیر و دیگر رشته‌های زاگرس از کانون‌های تجمع انسان‌های اولیه بوده است. کشف ابزارآلاتی نظیر نخستین ابزاری که انسان شکارگر در جستجوی قوت لایموت خویش بوده و به‌وسیله آن به شکار حیوانات می‌پرداخته و از آن به‌عنوان ابزار دفاعی خویش در مقابل حیوانات وحشی استفاده می‌کرده و بیانگر زیست انسان عصر موستری (middle Paleolithic)^۲ در نواحی مختلف استان فعلی ایلام بوده و کوهستان‌های زاگرس انسان نخستین را در پناه خود قرار داده است. زیرا انسان اولیه کوهستان‌ها و غارها را به‌عنوان پناهگاه خویش انتخاب کرده بودند و این بدان دلیل بود که انسان هنوز وارد جدال سهمگین و طولانی خویش برای پیروزی بر عوامل طبیعی و مقهور کردن آنها نشده بود. از این‌رو زندگی انسان نخستین در یک مبارزه منفی با طبیعت سپری می‌شد و در این چالش و مبارزه منفی، انسان از خطر و تهدید عوامل طبیعی به خود طبیعت پناه می‌برد و با پناه بردن به دل کوه‌ها و غارها خود را از خطرات عوامل طبیعی نظیر سرما، یخبندان و خطر موجودات درنده محفوظ نگه می‌داشت و سپس با به‌کارگیری قوه تفکر و دست‌های ابزارساز اولین تحرک خود را برای غلبه بر طبیعت با ساختن ابزاری از جنس سنگ نشان داد.^۳ در این زمینه کاوش‌های دکتر «فرانک هول» در تپه چغاسفید دهلران از لحاظ قدمت سکونت انسان در این منطقه بسیار ارزنده بوده است. براساس این کاوش‌ها آثار اقامت انسان در این محل از ۳۴۰۰ تا ۸۰۰۰ سال قبل از میلاد شناسایی شده است. پروفیسور «فرانک هول» اکتشافات خود در این منطقه را به چهار دوره تمدنی



خاص تقسیم‌بندی کرده که همراه این کاوش‌ها آثاری از دوران متأخر حجر نیز به‌دست آمد که عبارت بودند از: سنگ آتش‌زنه، ابسیدین، پیکان‌های سنگی، تبر سنگی، و اشیای دیگری که مربوط به انسان شکارگر بوده است.^۴

کوه‌نشین‌های زاگرس و عیلامیان کهن

درباره سکونت انسان اولیه در این مناطق و اینکه آنان از کجا آمده و از چه نژادی بوده‌اند، اظهار نظر قاطعی نمی‌توان کرد. دانشمندان و نژادشناسان آرای متفاوتی راجع به نژاد این مردمان بیان داشته و از سکونت اقوام و گروه‌های متفاوتی در این مناطق یاد کرده‌اند، عیلامیان، کاسیان، لولوبی‌ها، گوتی‌ها و یاکوتی‌ها براساس اسناد و مدارک بین‌النهرین از اولین گروه‌هایی هستند که در تاریخ این سرزمین مرتفع از آنها یاد شده است. گوتی‌ها و لولوبی‌ها بیشتر در نواحی کرمانشاهان فعلی و استان کردستان تا نواحی شمالی آن سکونت داشته و در نواحی لرستان و ایلام فعلی کمتر ساکن بوده‌اند و در دورانی که قدرت امپراتوری عیلام به اوج خود رسیده و تمام این نواحی را دربرداشته است، در حوزه قدرت عیلام بوده‌اند. کاسیان بیشتر در سرزمین ایلام و لرستان سکونت داشته‌اند، این قوم که به «خالقان تمدن مفرغی لرستان» معروف شده‌اند روزگاری در این کوهستان‌ها زندگی کرده‌اند و آثار تمدن آنها از هزاره سوم تا قرن‌های هفتم و هشتم قبل از میلاد در این سرزمین به‌دست آمده است.^۵

عیلامیان به‌عنوان قومی که به‌نام «ایلام» ساکن این سرزمین بوده‌اند، از قدیمی‌ترین اقوام ساکن کوهستان‌های شمال و شمال‌شرقی دشت سوزیان «شوش» هستند که با سپری کردن دوران کوه‌نشینی و غارنشینی و متناسب شدن آب و هوای دشت‌ها، به‌سوی نواحی پست و حاصلخیز خوزستان روان شده و آنجا را مرکز تمدن درخشان و شگرف خویش قرار دادند.

«اومستد» و پروفیسور «هرتسفلد» دو تن از دانشمندان ایران‌شناس معتقدند که تمام گروه‌های لولوبی، کاسی، عیلامی و گوتی همه به یک نژاد برمی‌گردند و همگی از مردمان بومی هستند. هرتسفلد با بیان شواهد زبان‌شناسانه می‌گوید که همه این گروه‌ها از نژاد واحد «کاس» هستند که بر روی هم و با افزودن پسوند جمع پی (P) به نژاد «کاسپین» معروفند.^۶ پروفیسور «رومن



گیرشمن» و «کنت گوینو» مورخ فرانسوی معتقدند که عیلامیان و تمام گروه‌های همجوار آنها یعنی کاسی‌ها، لولوبی‌ها، گوتی‌ها و غیره جملگی متعلق به نژاد بومی آسیا هستند و از این‌رو به «آزایاسک» یا «آسیاتیک» و «آزیانی» معروفند. مورخ شهیر کردنژاد، دکتر «غلامرضا رشید یاسمی» در کتاب «کرد و پیوستگی‌های نژادی او» معتقد است که به احتمال زیاد گوتی‌ها و یاقوتی‌ها از اولین دسته کردهای ساکن جبال زاگرس هستند و لولوبی‌ها نیز از اقوام همخون و هم‌خانواده آنها بوده‌اند. وی معتقد است که به واسطه شباهت نام خدایان کاسی به آریایی‌ها، گوتی‌ها و کاسی‌ها از اولین اقوام آریایی هستند. بعضی از دانشمندان، لولوبی‌ها و مانائی‌ها را در رده اقوام زاگرس و قفقازی قرار داده‌اند.^۷ پروفیسور «والتر هینس» عیلام‌شناس بزرگ که بر روی زبان و تمدن عیلامی تعبات فراوانی انجام داده و یک فرهنگ لغت راجع به زبان عیلامی تدوین کرده، معتقد است که بهترین معرفی برای نژاد عیلامی‌ها آن است که آنان را «عیلامی» بنامیم و در نهایت آقای «دیولافوا» و مادام «دیولافوا» که حدود بیست سال روی آثار عیلامی و حفاری‌های دشت شوش به مطالعه پرداخته‌اند، معتقدند که عیلامیان باید از نژاد سپاهان حبشی و متعلق به نژاد آفریقایی و حبشی باشند. بعضی از مورخین نظیر سرپرست سایکس، آنها و مردمان ساکن سواحل خلیج فارس تا بلوچستان و مکران و هند را از نژاد «دراویدی» می‌دانند.^۸ «دیاکونف» مورخ روسی نیز معتقد است که کاسیان بسیار شبیه عیلامیان سخن می‌گفتند و نفوذ کلمات عیلامی در میان گوتی‌ها و لولوبی‌ها نمودار است.^۹

در یک جمع‌بندی کلی باید گفت که دانشمندان راجع به نژاد ساکنان تمامی نواحی کوهستانی غرب ایران و سلسله جبال زاگرس که به نام‌های مختلفی از آنها یاد شده است اختلاف نظر دارند. انسان‌های ساکن نجد ایران از نژاد نخستینی بوده‌اند که با پشت سرگذاشتن مراحل مختلف جوامع بدوی انسان نخستین، از مرحله شکارگری و غارنشینی گذشته و سپس با تأثیرپذیری از جوامع ساکن دشت‌های بین‌النهرین که آنها را «ساکن کوهستان وحشت‌آور» می‌نامیده‌اند^{۱۰}، وارد مراحل دشت‌نشینی شده‌اند و ضمن گذر از کوهستان‌های زاگرس، به سوی دشت‌های گرم و حاصلخیز خوزستان روان شده و با سکونت در کنار رودها شروع به زندگانی ده‌نشینی کرده و به کشت و زرع پرداخته‌اند. آنها با بسط روش معاملاتی داد و ستد پایاپای و



مراوده با جوامع بین‌النهرین و کمک به توسعه و رشد تجارب در شهرنشینی تکامل یافته و ضمن ایجاد و تأسیس سلسله‌های حکومتی، شهرها و مناطق پرجمعیتی نظیر انزان یا انشان^{۱۱} شوش^{۱۲}، لیان^{۱۳}، پارادانوی^{۱۴}، ورهشی^{۱۵}، سیمشو^{۱۶}، کیمش^{۱۷}، اوان، نگیتی^{۱۸}، برهسو^{۱۹} و ماداگتو^{۲۰} را به وجود آورده‌اند. این مناطق که بعضی از آنها از شهرهای شناخته شده و معروف عیلامند، زمانی که عیلام در اوج قدرت و اقتدار بود، در حوزه فرمانروایی این امپراتوری قرار داشته‌اند، در محدوده‌ای که گاه از جنوب به جزیره خارک و بوشهر، از شمال به قلمرو سکونت گوتی‌ها در سلیمانیه و کردستان و کنار رود دیاله، از شرق به کوه‌های بختیاری و از غرب گاه به سرزمین بابل هم منتهی می‌شده است، همچنان که در الواح آنان نیز نمایان است، زندگی کوهستانی و خشونت و صعوبت زندگی کوهنشینی، مردمان این سرزمین مرتفع را از نظر ساکنان دشت‌های بین‌النهرین مردمانی وحشت‌آور جلوه داده^{۲۱} و همیشه باعث جدال و کشمکش ساکنان کوهستان با تمدن‌های دشت بین‌النهرین شده است. حتی بعد از آنکه این کوهنشینان با سرازیر شدن به دشت‌ها تشکیل امپراتوری دادند، هنوز از نظر مردمان بین‌النهرین قومی بی‌تمدن محسوب می‌شده و دائماً با آنها در جدال و تضاد بودند و سرنوشت امپراتوری عیلام نیز در همین جدال طولانی برآمد و سراسر تاریخ عیلام در جنگ و گریز با سومر، آکد، بابل و آشور سپری شد.

امپراتوری هلامتو در سرزمین فرزانه

امپراتوری عیلام که حدود آن در اوج اقتدارش، از شرق به سرزمین پارس، از شمال و شمال غرب به راه بابل و همدان، از جنوب به بوشهر و جزایر خلیج فارس و از غرب به سرزمین بین‌النهرین محدود می‌شد، شامل سرزمین‌های کنونی، بختیاری، لرستان، پشتکوه، پیشکوه، خوزستان و بخش‌هایی از کرمانشاه و کردستان کنونی بود. سومریان برای نشان دادن سرزمین عیلام از علام اختصاری نیم (Nim) به معنی بالا استفاده می‌کرده‌اند. عیلامی‌ها نیز در نوشتارهای خطی خود که با خط میخی از آنها به یادگار مانده، از کشور خود با واژه «هل - تا - ام - تی» یا «هلمتی» یاد کرده‌اند که به صورت «هل تمپت» خوانده می‌شده: «هل» به معنی سرزمین و «تمپت» به معنی مسرور و فرزانه و بلندمرتبه است و بدین صورت عیلامیان سرزمین خود را «سرزمین



فرزانه» می‌خواندند.^{۲۲} آکدی‌ها که همسایه عربی عیلام‌ها و سامی‌نژاد بودند، کلمه «هل - تم - تی» را «علامتو» یا «علامتو» تلفظ می‌کردند که به معنی «سرزمین هالتام‌ها» است. این واژه در کتاب مقدس «تورات» به صورت «علام» یا «لام» آمده است.^{۲۳}

دبیران بابلی هنگامی که تاریخ سرزمین خود، بابل را به رشته تحریر در آورده و در کتیبه‌های خود نگاشته‌اند، از سلسله پادشاهان افسانه‌ای و نیمه‌افسانه‌ای که در سرزمین بابل فرمانروایی کرده‌اند سخن به میان آورده‌اند که طول عمر و دوره پادشاهی این سلسله فرمانروایان برای انسان‌ها باورنکردنی است. آنها از سیل بزرگی که سرزمین‌ها را نابود کرده سخن به میان می‌آوردند. به نظر می‌رسد که طوفان و سیل همان طوفان نوح باشد که مورخین عرب و سامی‌نژاد در نگارش تاریخ خود نیز از آن یاد کرده‌اند و طول عمر نوح که قریب هزار سال بوده نیز حکایت از ارتباط این سلسله افسانه‌ای بابل با عصر نوح داشته و بروز سیل و طوفان نیز بر همین مسئله تأکید دارد. پس از پایان این طوفان و فروکش شدن آب‌ها از آسمان، مطابق نوشته دبیران بابلی بر شهر کیش (Kish) در بین‌النهرین، سلسله فرمانروایانی حکومت کرده‌اند که بیست و یکمین پادشاه این سلسله افسانه‌ای شخصی به نام «المبه بارگی» یا «المنباراگسی» (Enmenbaragesi) بوده است. این شخص طبق اظهارات دبیران بابلی، سرزمین عیلام را خراج‌گذار خود کرده و اسلحه‌ها و اشیایی از آن سرزمین به غنیمت آورده است.^{۲۴}

پس از نابودی سلسله پادشاهان کیش و ظهور سلسله جدیدی در «اوروگ» واقع در جنوب بابل و تسلیم شدن سلسله پادشاهان کیش در مقابل سلسله اوروگ، در روزگار دو تن از پادشاهان این سلسله، «لوگالبنده» و «دومورنی» که سومین و چهارمین پادشاه سلسله اوروگ در جنوب بابل بودند، عیلامیان از کوهستان‌های مرتفع سرازیر شده و بابل را مورد تاخت و تاز قرار دادند. دبیران بابلی با غم و اندوه بسیار نوشته‌اند:

«پادشاهی از سرزمین ما «اوروگ» به «اوان» یکی از مناطق سرزمین عیلام منتقل شده است. «پروفسور والتر هیتس» انتقال پادشاهی از «اوروگ» به «اوان» شهر عیلامی را مقارن سال‌های ۲۵۵۰ تا ۲۶۰۰ پیش از میلاد می‌داند.^{۲۵} از نبرد فرمانروای منطقه‌ای با نام «آداب» با عیلام و «ورهشی» و «گوتیگ» نیز سخن به میان آمده است. این اظهارات مبهم دبیران بابلی را نمی‌توان



آغاز دوران تاریخی برای مردمان کوهستان عیلام به‌شمار آورد و شاید خاطره‌های ساختگی و خیال‌انگیز دبیران بابلی باشد که تحت تأثیر جنگ‌های طولانی عیلام با همسایگان بین‌النهرینی آن به‌وجود آمده است.

شاید این اظهارات به قول «جرج کامرون» به دوران افسانه‌ای عیلام مربوط است و یا اینکه افراد و شخصیت‌های مبهم این روایت‌ها در مرز میان افسانه و تاریخ قرار دارند.^{۲۶} به‌رحال آغاز این دوران افسانه‌ای در سرزمین عیلام نیز همانند دوران تاریخی این سرزمین خاطره تضاد بین کوه و دشت و نبرد بین کوه‌نشین عیلامی و مردمان سرزمین پست بین‌النهرین را تداعی می‌کند. افراد سامی‌نژاد کنار رودخانه‌های دجله و فرات از همان ابتدا با تشکیل امپراتوری‌هایی در آن سرزمین همواره برای تأمین نیازهای خود علاوه بر کشت و زرع در نواحی حاصلخیز بین دجله و فرات، به کوهستان‌های شرق سرزمین خود چشم دوخته بودند و از آنجا منابع طبیعی و معادن سرزمین عیلام نظیر قلع، مس، سنگ چوب و آهن را به یغما می‌بردند. تاریخ سیاسی سرزمین عیلام از قدیمی‌ترین ایام تا زمان سقوط توسط فاتح قهار آشوری «آشوربانی‌بال» همیشه در ستیز با همسایگانش سپری شده است و به همین دلیل تاریخ عیلام باستانی را سه دوره تاریخی خاص دربرمی‌گیرد که مشخصه اصلی هر دوره، رابطه با یکی از همسایگان سومر و آکد و بابل و آشور است.

به این ترتیب تاریخ امپراتوری عیلام براساس روابط با همسایگان غربیش به سه دوره متفاوت تقسیم می‌شود: ۱) عهده‌ای که تاریخ عیلام با تاریخ سومری‌ها و آکدی‌ها رابطه کلی دارد، ۲) دوره‌ای که تاریخ عیلام در جدال و کشمکش با دولت بابلی است، ۳) دوره‌ای که تاریخ عیلام در جدال با امپریالیسم دنیای باستان به‌سر می‌برد و آن دولت قهار و قدرتمند آشور است.^{۲۷}

جدال با دشت‌نشینان بین‌النهرین

پس از دوران اساطیری عیلام که با تاریخ پادشاهان اساطیری بابل سرگذشتی ناگسستنی دارد، عیلام با ظهور و تشکیل سلسله پادشاهان «اوانی» به‌سوی روشنی تاریخ قدم برمی‌دارد و خورشید تاریخ عیلامی از شهر «اوان» پدیدار می‌شود. «اوان» اولین شهر و تختگاه بزرگ امپراتوری عیلام



است. نام این اولین پایگاه عیلامیان علاوه بر آنکه در دوران اساطیری پادشاهان سلسله کیش آمده، برای نخستین بار در کتیبه‌های دودمان پادشاهی «سومر» در شهر «لاگاش» که «اورنانشه» پایه‌گذار آن بوده نیز آمده است. خود «اورنانشه» رعایایی از سرزمین کوهستانی پایین آورده و یکی از اخلاف وی به نام «ائاناتوم» با کوه‌نشینان شرق بین‌النهرین جنگیده است. وی می‌گوید: «من ساکنان کوهستان وحشت‌آور را شکست داده‌ام، غنیمت‌های بسیاری از آنان گرفته‌ام و بسیاری از آنان را کشته‌ام.» چنان‌که از اظهارات وی برمی‌آید، وی عیلام و کشورهای دیگر را فتح کرده و اسیران بسیاری از عیلام به شهر خود، «لاگاش» آورده است. گویا فرمانروای دیگر شهر «لاگاش» که جانشین «ائاناتوم» می‌شود از قدرت چندانی در مقابل عیلامیان برخوردار نبوده و همین سستی و اهمال وی باعث شده که گروه ششصد نفری از عیلامیان، شهر «لاگاش» را غارت کنند.^{۲۸}

این حملات به وسیله امیران شهر «اوان» انجام می‌گرفت. این امیران که به عنوان اولین سلسله از امپراتوران عیلامی شناخته شده‌اند، ۱۲ تن بوده‌اند.^{۲۹} پس از به وجود آمدن ناآرامی‌هایی در بین‌النهرین، یکی از امیران شهر «اوان» و بنیانگذار این سلسله معروف به «پلی» بوده است. در این زمان بین‌النهرین باستان نیز به رهبری «سارگن» دولت «آگاده» را به وجود آورد. اقوام سامی از سواحل مدیترانه و شام به بین‌النهرین آمده و وارد حوزه فرات شدند و مؤسس سلسله‌ای شدند که «آکد» نامیده شد. رهبر و مؤسس سلسله آکد، «سارگون» اول بود. مورخین برای وی اصل و نسب شاهانه‌ای نمی‌شناسند و به خاطر فتوحاتی که انجام داد به وی لقب «کبیر»^{۳۰} داده‌اند. «سارگون» پس از غلبه بر آخرین فرمانروای شهر لاگاش «لوگال زاگری» تمام بین‌النهرین را به تصرف درآورد. سرنوشت این قهرمان آکدی در هاله‌ای از داستان‌ها و افسانه‌های قوم سامی گم شده است. سرنوشت این فاتح بزرگ و داستان دوران کودکی وی درست مانند داستان حضرت موسی (ع) است. به هر حال دنیای قدیم بین‌النهرین در زیر ضربات این فاتح بزرگ به لرزه درآمد. وی پس از تحکیم قدرت خود در بین‌النهرین متوجه کوهستان‌های مشرق بین‌النهرین شد، به تنبیه کوهستان‌نشینان ناآرام زاگرس پرداخت و به کشور عیلام حمله کرد. وی از طریق راه‌های کوهستان‌های پشتکوه «ایلام فعلی» که جایگاه امیران محلی ورهشی متحد عیلام بود، عبور کرد و پس از تصرف ورهشی (پشتکوه) به سوی قسمت عیلامی کرخه و غرب شوش پیشروی نمود و



با تصرف سه حوزه اصلی امپراتوری عیلام: ورهشی (پشتکوه)، اوان (دزفول) و سوزیانا (شوش) خود را فاتح «ورهشی و عیلام و کیش»^{۳۱} خواند. این حمله و هجوم در زمان هشتمین پادشاه عیلامی از سلسله اوان «لوه ایشیشان» صورت گرفته است. سارگون بعد از این فتوحات به علامت پیروزی‌های درخشان خود بر عیلام در مرز جنوبی عیلام شمشیر خونین خود را در آب‌های خلیج فارس شستشو داد و سپس به‌سوی عربستان، فلسطین، فنیقیه و دیگر کشورهای حوزه دریای مدیترانه لشکرکشی کرد و فتوحات نمایانی انجام داد و با به‌دست آوردن غنائم و اسیران بی‌شمار به «آگاده» بازگشت.^{۳۲} سارگون «لوه ایشیشان» امپراتور مغول عیلامی را در جای خود به‌عنوان نماینده قرار داد و سپس سارگون پسرش «ریموش» پادشاه آکد شد (۲۳۰۷-۲۳۱۶). از سرنوشت نهایی «لوه ایشیشان» بعد از مرگ سارگون نیز اطلاعی نداریم اما به‌نظر می‌رسد که او نیز فوت کرد و بعد از وی پسرش «هیشب-راتب» پادشاه عیلام شد. «هیشب-راتب» که در زمان پدرش «لوه ایشیشان» نظاره‌گر قتل‌عام‌ها و لشکرکشی سارگون به عیلام بود پس از به‌دست گرفتن قدرت در عیلام، از فرصت پیش آمده ناشی از مرگ سارگون در آکد استفاده کرد و با متحد زبردست خود امیر ورهشی علیه آکد وارد عملیات شد. «ورهشی» که در منطقه پشتکوه و ایلام امروزی قرار داشته امیری مستقل داشته که همواره با وجود خود مختاری برای مقابله با حملات کشورهای بین‌النهرین از پادشاه عیلام اطاعت می‌کرد و متحد او به‌شمار می‌رفت. پادشاهان قدرتمند بین‌النهرین همیشه از طریق خاک ورهشی مسیری را از بدره کنونی عراق تا موسیان و سپس قسمت علیای کرخه طی کرده و از آنجا به پایتخت‌های اصلی عیلام: اوان (دزفول) از سوزیانا (شوش) حمله می‌کرده‌اند. این بار نیز پادشاه آکد یعنی جانشین سارگون، پسرش «ریموش»، موفق شد پادشاه عیلام و امیر متحد او در منطقه ورهشی را شکست دهد. وی پس از شکست متحدان با غنائم بسیار به آکد بازگشت و هدایای بسیاری وقف خدایان خود کرد.



جنبش ملی و شکوه امپراتوری عیلام

«ریموش» بعد از فتوحات خود در عیلام و شکست متحدان، با غرور فاتحانه‌ای که مخصوص یک جنگجوی فاتح است به آکد بازگشت، جشن‌هایی برپا کرد و هدایایی به خدایان آکدی خود تقدیم نمود. اما این غرور فاتحانه و رفتار مستبدانه باعث تحریک و بدبینی برادرش «منیشتوسو» شد و «ریموش» به‌دست وی به قتل رسید. «منیشتوسو» بر اریکه سلطنتی فرمانروایان آکدی تکیه کرد و برای اینکه از اجداد و پدران خود عقب نماند، با سپاهی بی‌شمار سراسر عیلام و سواحل خلیج فارس را در هم نوردید و با قتل و کشتار بسیار و کسب غنائمی از جمله سنگ‌های معدنی، طلا و نقره به‌سوی تختگاه خود در آکد بازگشت، در حالی که این حملات پی‌درپی غرور ملی عیلامیان را به شدت جریحه‌دار کرده بود. «منیشتوسو» در سنگ‌نوشته‌ای که از وی بجا مانده است از ضعف و زبونی پادشاه «انشان» یاد می‌کند که هدایایی به وی تقدیم داشته و او نیز این هدایای شاه «انشان» را به خدای حامی خود «شاماش اشمش» تقدیم کرده است.^{۳۳} از سرنوشت وی پس از این حملات اطلاعی در دست نیست. ولی جانشین وی به‌عنوان آخرین فرمانروای قدرتمند آکدی به‌نام «وارث سارگون» بر تخت سلطنت آکد تکیه کرد.

نام این آخرین فرمانروای قدرتمند آکدی «نارام‌سین» است.^{۳۴} شخصیت این واپسین فرمانروای آکدی با اجدادش بسیار متفاوت است. وی در برخورد با سرزمین عیلام یک روش صلح‌آمیز در پیش می‌گیرد و با امپراتور عیلامی معاهده صلح می‌بندد. وی علاوه بر شجاعت و تهور ذاتی، شم سیاسی خاصی نیز داشت، چنان‌که کشورهای «گوتیوم» و «لولوبی» در حوزه فرمانروایی او درآمدند و با عقد معاهده سیاسی و نظامی با عیلام و متحدش «ورهش» حدود سی و هفت سال بر سرزمین آکد فرمانروایی کرد. فرمانروایی عیلام در زمان وی شاه «هیتا» بود که در عیلام جانشین شاه «هلو» عیلامی شده بود. هلو در زمان فتوحات «مانیشتوسو» یک بار هم از صحنه نبرد گریخته و گویا توسط عیلامیان از قدرت کنار گذاشته شده بود و به‌جای وی شاه «هیتا» بر قلمرو عیلام فرمانروا گشته بود.^{۳۵}

با جلوس شاه «هیتا» بر تخت سلطنت عیلام، این کشور در راه احیای قدرت ملی خود قدم‌های مؤثری برداشت و عیلام دیگر بار چنان قدرت و اهمیت پیدا کرد که «نارام‌سین» آخرین



وارث با لیاقت سلسله «سارگون» در «آگاده» برای عقد معاهده‌ای دوجانبه وارد شوش شد و با شاه «هیتا» پیمان‌نامه سیاسی و نظامی امضا کرد.

نگارش این نوشته به زبان عیلامی نیز نشان می‌دهد که در عیلام عصر شاه «هیتا» یک جنبش ناسیونالیستی عیلامی در جریان بود. چون تا آن زمان تمام کتیبه‌ها و نوشته‌های عیلامی سلسله «اوان» قبل از هیتا به زبان آکدی نوشته می‌شده است اما این سند بسیار مهم سیاسی و نظامی که به وسیله «نارام‌سین» و پادشاه آکد و شاه «هیتا» پادشاه عیلام منعقد شده به زبان عیلامی است و این نشان‌دهنده قدرت عیلام و بروز آن جنبش ناسیونالیستی است. متن پیمان‌نامه نیز که به صورتی دوجانبه نوشته شده با وجود قدرت بسیار «نارام‌سین» که حتی بر کشورهای «گوتیوم» و «لولوبیوم» مسلط بوده نشان‌دهنده این است که «هیتا» و کشورش عیلام چنان استوار شده که خود را شایسته دیده یک پیمان نظامی و سیاسی با فرمانروای آکدی منعقد کند.

به خصوص که در این زمان نایب‌السلطنه عیلام، «کوتیک اینشوشیناک»، برادرزاده «هیتا» فرماندهی شجاع و بادرایت بوده، چنان‌که بعد از مرگ «هیتا» با جلوس بر تخت سلطنت عیلام بر کشورهای همجوار خود از جمله آکد مسلط می‌شود^{۳۶} و بدین صورت قدرت ملی عیلام با لشکرکشی‌های وی و تسلط بر کشورها احیاء می‌گردد. متن پیمان‌نامه سیاسی - نظامی شاه هیتا با نارام‌سین پادشاه آکد با ستایش ایزدان و الهه‌ها آغاز می‌شود. از زمان عقد این معاهده، شوش برتری خود را بر «اوان» به عنوان یک شهر سیاسی نشان می‌دهد و جانشین شاه «هیتا» به خود لقب «اینشوشیناک» می‌دهد و شوش جایگاه ملاقات امپراتوران می‌شود. متن عهدنامه عیلام و آکد بدین صورت است: «بشو ای اله پی نی کر و شما ای خدایان خوب آسمان‌ها»:

یک شاه بنده وفادار خدای ناهیتی است و یک شاه بنده خدای «اینشوشیناک» است. من الهه شباشوم، خدای ناپیر و الهه نارونته را شاهد می‌گیرم. دشمن نارام‌سین دشمن من هم هست و دوست نارام‌سین دوست من هم هست. گروگان‌هایی گرفته شده‌اند. رعایای من باید برای نجات گروگان‌ها از متحدان نارام‌سین دفاع کنند. باشد که در اینجا صلح حفظ شود. حتی شاهان هم نسبت به خدایان اظهار بندگی می‌کنند. بگذار اختلاف برافتد. باشد که مخالفان نابود شوند. باشد که هیچ بد دیگری در اینجا ظهور نکند. باشد که توسط رعایای ما دشمن تو مغلوب شود، قدرت



تو تثبیت شود و همه مخالفت‌ها برافتد. حتی شاهان نسبت به خدایان اظهار عبودیت می‌کنند. به‌عنوان پشتیبان نارام‌سین من برای خدای خود اینشوشیناک قربانی کرده‌ام.^{۳۷}

شور و شوق جنبش ملی که به‌وسیله شاه هیتا و گوتیگ اینشوشیناک «پوزوروا اینشوشیناک» به‌وجود آمده بود چندان نپایید، چون بار دیگر در سال ۲۲۲۰ قبل از میلاد ناگهان با سقوط خاندان اول استقلال سیاسی عیلام دستخوش نابسامانی شد اما این بار، نه به‌وسیله سومر و آکد، بلکه گمان می‌رود که کوه‌نشینان گوتیگ یا گوتی‌ها که در شمال سرزمین عیلام و نواحی کردستان سکونت داشتند یک‌باره سرزمین عیلام را مورد تاراج قرار داده و باعث سقوط سلسله اوان گردیدند.^{۳۸}

گوتیان پس از مرگ نارام‌سین از ضعف و زبونی سلسله آکد استفاده نموده و سرزمین وارث نارام‌سین را مورد حمله قرار دادند و در سرزمین بین‌النهرین قتل و غارت بسیار به راه انداختند. این قوم گوتی بدین صورت بیش از یک قرن بر سرزمین بابل استیلا یافتند. شکوه عیلام نیز همزمان با هجوم این قوم به بین‌النهرین یک‌باره ناپدید می‌شود. گویا قوم مزبور عیلام را نیز مورد تاخت و تاز قرار داده و باعث انهدام امپراتوری عیلامی سلسله اوان شده‌اند. عیلام پس از دوران پوزر اینشوشیناک و غلبه موقت قوم گوتی به‌دست دودمان امیران محلی کیماش یا سیماش افتاد. از سلسله فرمانروایان سیماش بر عیلام نام ۱۲ تن در کتیبه‌های آنها به‌جای مانده است. تاریخ حکومت سلسله سیماش بر سرزمین عیلام چنان به هم آمیخته و مغشوش است که حتی درستی تعداد فرمانروایان سیماش در مظان اتهام قرار گرفته است. پروفیسور والتر هیتس معتقد است که این سلسله که خود را وارث سلسله اوان یافته است می‌خواسته عظمت و شکوه خود را با دوران سلسله اوان همسان نماید، به همین دلیل عمداً تعداد پادشاهان سلسله خود را افزایش داده و به ۱۲ تن رسانیده‌اند و بدین صورت خواسته‌اند قدرت خود را با سلسله اوان مقایسه کنند.^{۳۹}

سلطه سلسله سیماش بر عیلام مقارن سلسله اورسومدر سومر بوده و حدود سال‌های ۲۲۲۰ تا ۱۸۹۰ قبل از میلاد دوره فرمانروایی سلسله سیماش بوده است. اما حدود یک قرن اول نامی از عیلام جز در زمان فرمانروایی سومری شهر لاگاش به میان نمی‌آید. گودآلا فرمانروای شهر لاگاش در کتیبه‌ای که از او به‌جای مانده خاطرنشان می‌سازد که مردمان عیلام، انسانی‌ها و شوشی‌ها او را



در ساختن معبد خدایانش یاری داده‌اند. طبق این سند به نظر می‌رسد عیلام به صورت خراج‌گذار شاهزاده شهر لاگاش واقع در جنوب بین‌النهرین درآمدی داشته است.

با تأسیس سلسله اورسوم در جنوب بین‌النهرین به وسیله اورنامو^۴ سلطه گوتیان بر بین‌النهرین و سپس عیلام برافتاد و شاهان عیلام نیز در صحنه تاریخ پدیدار شدند. لیکن ابتدا بعد از برافتادن سلطه گوتیان پادشاه سلسله اورسوم توانسته‌اند مناطق مختلف امپراتوری عیلام را که بر اثر تسلط گوتیان تضعیف شده بود تحت اقتدار خود درآورند. جانشین اورنامو مؤسس سلسله اورسوم به راحتی توانست ورهشی (پشتکوه-ایلام فعلی) کیماش (امیر محلی سلسله سیماش) و دیگر مناطق امپراتوری عیلام را به تصرف درآورد، اما وی بنیان‌گذار سیاست تدافعی شد که در نهایت باعث غلبه عیلامی‌ها بر سلسله اورسوم گردید. شولگی جانشین اورنامو مؤسس سلسله اورسوم پس از تسلط کامل بر شهرهای عیلام حفاظت مرزهای خود را در شرق قلمروش به سربازان عیلامی که حالا تحت فرمان او درآمدی بودند واگذار کرد. در این زمان به راستی عیلام تحت قیمومیت پادشاهان اورسوم درآمدی بود، تا اینکه قدرت امیران محلی کیماش در عیلام افزایش می‌یابد.

امیران محلی سیماش اندک اندک قدرت خود را به انشان و شوش گسترش می‌دهند اما عیلام هنوز تحت قیمومیت شاه اور در جنوب بین‌النهرین است چنان‌که در کتیبه‌های به جای مانده آمده است که «گیرنامه»، امیر قدرتمند سیماشکی به دربار «شوسین» پادشاه اور هدایا و خراج ارسال می‌دارد ولی شاهان اور قدرت رو به رشد این پادشاهان محلی سیماش را درک کرده بودند به طوری که «شوسین» پادشاه اور یکی از دختران خود را به عقد شاهزاده انشان درمی‌آورد. سفیر عیلامی به دربار شوشین روانه می‌شود و شاهزاده خانم اوری را با دستی پر از جهاز به سوی سرزمین عیلام می‌آورد.^۵ اما این عروسی و پیوند سیاسی چنان برای شاه اور خوشایند و خوش‌یمن نبود، چه نشان تسلیم سلسله اور در مقابل سلسله تازه به دوران رسیده سیماش در عیلام بود. با وجود اینکه عروس سپیدبخت اور در پیوند با شاهزاده انشان کامروا گشت، لیکن سیاه‌بختی خاندان پدرش مدتی بعد از این عروسی فرا رسید.



ستیز با قانون‌گذار بابلی

«اینی لوحان» جانشین «گیرنامه» به‌عنوان پادشاه عیلام بر تخت سلطنت جلوس کرد.^{۴۲} وی بلافاصله عملیات آزادسازی عیلام را از قیمومیت پادشاهان اورسوم شروع و شهرهای اوان، دزفول، آدامون، شوشتر و سوزیان را آزاد کرد، لیکن اقدامات او در مقابله با «ایبی‌سین» بسیار موقت و گذرا بود چون جانشین «اپنی لوجان»، «سیماشی هوتران تمپت» شد و عملیات آزادسازی عیلام را ادامه داد. «ایبی‌سین» پس از تلاش‌های بی‌فایده برای مقابله با عیلام شکست خورد و مرزداران وی که متشکل از سپاهیان مزدور عیلامی بودند و طبق سیاست تدافعی شولگی جدش از مرزهای اور در مقابله با حمله و هجوم کوه‌نشینان دفاع می‌کردند، به پادشاه خود پیوستند و علیه سلسله اور وارد عمل شدند و شهر بزرگ اور زیر پای سربازان عیلامی به تلی از خاکستر مبدل شد.

«ایبی‌سین» پادشاه اور که خواهرش عروس خانم شاهزاده عیلامی بود با بی‌حرمتی تمام که حاکی از حسن انتقام‌جویی عیلامیان بود به‌عنوان اسیری نگون‌بخت به همراه مجسمه خدایان خود به پایتخت عیلام برده شد و بدین صورت سلسله پادشاهی اورسوم به‌دست فاتح عیلامی برچیده شد.^{۴۳}

پس از سقوط سلسله اورسوم به‌دست هوتران تمپت پادشاه عیلام، یک امیر محلی بابلی از شهر لارسا خود را وارث سلسله اور اعلام کرد و با پادشاهان عیلامی سلسله سیماش به منازعه پرداخت. از میان پادشاهان سلسله «سیماش» در عیلام پس از «هوتران تمپت» نیز فقط از گروفر «انیلانوایشیناک» سخن به میان آمده است. دوران وی پس از زد و بندهای «هوتران» با همسایه بابلی، دوران بازسازی، آرامش و آبادانی برای عیلامیان بود. وی به بازسازی شهرها و معابد عیلامی پرداخت و معبد خدای بزرگ عیلام «اینشوشیناک» را بازسازی کرد. وی به خود عنوان «شاه انشان و سیماشکی» داده است.^{۴۴}

گویا پادشاهان بعد از وی نیز حالت مسالمت‌آمیز با حکومت‌های بین‌النهرین در پیش گرفتند که اطلاعات دقیقی از آنان در دست نیست. اما یکی از فرمانروایان شهر «لارسا» وارث سلسله «اورسوم» به‌نام «گونگونوم» پنجم مدعی شد که در چندین نبرد عیلامیان را شکست داده است.



تاریخ آخرین پادشاهان سلسله سیماش نیز به وضوح مشخص نیست و در پرده ابهام باقی مانده است. به هر حال این سلسله در سال ۱۸۹۰ قبل از میلاد جای خود را به سلسله عیلامی دیگری به نام «آاراتی‌ها» داده است.

«آارات بود» از سال ۱۸۹۰ تا ۱۵۰۰ قبل از میلاد بر سرزمین عیلام فرمانروایی کرد. تاریخ برای وی اصل و نسبی نمی‌شناسد و مورخین معتقدند که وی با زور و غلبه مقام پادشاهی را به دست آورد.^{۴۵} پادشاهی سلسله «آارت» مقارن اوج‌گیری قدرت حمورابی پادشاه قانون‌گذار بابل است. این شخص که سیاست و قانون و جنگجویی و دلیری را با هم جمع کرده بود به سرکوبی دشمنان خود از جمله عیلام پرداخت. پادشاه عیلام از سلسله آاراتی‌ها در زمان وی «سایو-پالار-هوهپک» بود. «سایو» با شرکت در یک اتحادیه جنگی که شاه منطقه آشور شاه گوتی‌ها نیز در آن شرکت داشتند علیه حمورابی وارد عمل شد. پادشاه نیرومند و قانوندان بابل با لشکری نیرومند در پشت کوهستان‌های کبیر در منطقه «ورهشی» با متحدان روبه‌رو شد و اتحادیه بزرگ جنگی که علیه او مسلح شده بود را شکست سختی داد. در ترجمه کتیبه‌ای که از وی بجا مانده است: «لشکر عیلام را که در مرز ورهشی گرد آمده بود به همراه سوربایانس، گوتیان‌ها، اشنونا و مالگیوم که با میزانشان (یعنی عیلام) همراه شده بودند در هم شکسته است».^{۴۶} پس از «سایو» برادرش به حکومت عیلام رسید که در منابع چندان اسمی از وی به میان نیامده است اما جانشین وی خواهرزاده‌اش «کوتیر ناخونده» بود. نام این «کوتیر ناخونده» عیلامی برای مردم عیلام خاطره‌ای از شکوه و عظمت بود. چنان‌که به افتخار وی جشن‌ها بر پا کردند و قرن‌ها مردم امپراتوری عیلام باستان افتخار داشتند که نام فرزندان خود را «کوتیر ناخونده» بگذارند. در زمان وی پادشاه قدرتمند و قانون‌گذار بابل، حمورابی فوت کرد و پسرش «شمشی ایوانا» بر تخت سلطنت بابل تکیه زد.^{۴۷} «شمشی ایوانا» که در مرزهای شرقی کشور خود با ظهور «کوتیر ناخونده» بر تختگاه شوش و انشان مواجه بود، در مقابل شجاعت بی‌نظیر و لشکرکشی‌های بزرگ «کوتیر ناخونده» فرو ماند و بابل و آکد تماماً به تصرف «کوتیر ناخونده» عیلامی در آمد. تأثیر حملات «کوتیر ناخونده» در خاطره مردمان بین‌النهرین همراه با غم و افسوس دردناکی بود، چنان‌که



«آشوربانی پال» قرن‌ها بعد از این هجوم از آن به‌عنوان یک فاجعه بزرگ برای مردم بین‌النهرین یاد می‌کند.^{۴۸}

سوارکاران کاسی و امپراتوری عیلام

در نوشته‌های عیلامی بازمانده از عصر پرافتخار عیلامیان آمده است که «کوئترناخوته» بیش از سی شهر را در بین‌النهرین فتح کرده و سرانجام خود وی سرور فرمانروایان دشت طلایی بین‌النهرین شده است و یک بار دیگر از نظر کاتبان سرزمین بابل، ساکنان کوه‌های وحشت‌آور عیلام برای مردمان دشت‌های حاصلخیز بین‌النهرین پیام‌آور مرگ و نابودی شدند. این حمله و هجوم در سال ۱۷۱۱ قبل از میلاد صورت گرفته است.

بعد از «کوئترناخوته» در میان سلسله «آپاراتی‌ها» دیگر پادشاهی چون وی بر سرزمین عیلام فرمانروایی نکرد و پایان فرمانروایی سلسله آپاراتی‌ها نیز با ابهام بزرگی روبه‌رو است ولی حکومت این سلسله تا سال ۱۵۰۰ قبل از میلاد تداوم یافت. عیلام این بار توسط قوم نوظهور و قدرتمندی که مشخصه اصلی آنان علاقه به «اسب» و «سوارکاری» بود از پای درآمد. این قوم نوظهور «کاسی‌ها» بودند که روزگاری طولانی بر این سرزمین فرمانروا شدند و اندک اندک جزئی از اقوام بومی سرزمین عیلام گشتند و هنر ظریف و اعجاب‌آور خود را که به «تمدن مفرغی لرستان» معروف است به نمایش گذاشتند.^{۴۹}

کهن‌ترین مرجعی که در آن نام اقوام کاسی به میان آمده است، متعلق به قرن بیست و چهارم قبل از میلاد مسیح، عهد گوتیک اینشوشیناک «پوزواینشوشیناک» از سلسله اوان است. این قوم گویا از هزاره سوم قبل از میلاد به سرزمین عیلام علی‌الخصوص نواحی لرستان پیشکوه (لرستان فعلی) و لرستان پشتکوه (ایلام فعلی) نفوذ کرده‌اند و اندک اندک به‌صورت گروهی قدرتمند درآمده‌اند که توانسته‌اند چندین بار با حمورابی پادشاه بابل نیز زد و خورد کنند.^{۵۰}

بعضی از مورخین و دانشمندان نژادشناس آنان را جزء اقوامی آریاتیک (بومی ایران و آسیا) و برخی نیز آنان را طلایه‌دار و پیشرو اقوام هند و آریایی در سرزمین ایران دانسته‌اند و شباهت نام خدایان آنها به نام خدایان آریایی مانند «کاشو» «شورباس» و «ماراملاش»^{۵۱} و همچنین علاقه این



قوم به اسب و تخصص آنان در سوارکاری را دلایلی مضاعف بر ارتباط این قوم به اقوام هند و اروپایی دانسته‌اند زیرا یکی از شاخص‌های اصلی قوم آریا علاقه به حیوان نجیب و رهواری به‌نام اسب بوده است.

کاسیان در حدود قرن هفدهم قبل از میلاد اتحادیه قدرتمند قوم کاس را تشکیل داده و با بهره‌گیری از هنر سوارکاری خود سراسر آسیای غربی را مورد تاخت و تاز و تهاجم قرار دادند و بر بین‌النهرین و سپس بر عیلام و پایتخت‌های آن دست یافتند. این قوم بیش از پانصد سال بر بابل تسلط یافتند و سلسله نیرومندی در آنجا تشکیل دادند.

مؤسس سلسله کاسی‌ها در بابل معاصر فرزند قانون‌گذار بابل بود. این شخص که رهبر اتحادیه قدرتمند کاسیان شد «گانداش» نام داشت و بنیانگذار سلسله کاسی‌ها در بابل شد که از سال ۱۷۴۱ قبل از میلاد تا قرن دوازدهم بر بابل فرمانروایی کردند. این فرمانروایان کاسی گاهی حدود قلمرو خود را از بین‌النهرین به سوی سرزمین عیلام گسترش می‌دادند. از حدود ۱۵۰۰ قبل از میلاد با انقراض سلسله آپاراتی‌ها تا ۱۳۴۱ اطلاعی در دست نیست و اگر اطلاعی پیدا شود مربوط به روابط این سلسله کاسی و گزارش‌های آنان راجع به سرزمین عیلام است. از تاریخ سلسله پادشاهان کاسی نیز اطلاعات دقیقی در دست نیست ولی القاب و عناوینی که این پادشاهان به خود داده‌اند نشانگر شکوه و عظمت آنان است، چنان‌که «آگوم دوم» از پادشاهان کاسی خود را «کاک رمه» به معنی شمشیر رحمت خداوند و خلف نورانی خداوند لقب داده است.^{۵۲}

بین سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۲۴ (قبل از میلاد) یکی از این پادشاهان کاسی به‌نام «کوریگالزو» در بابل حکومت می‌کرد. این شخص به عیلام لشکرکشی کرد و در یک مبارزه سرنوشت‌ساز بر شوش و عیلام و ورهشی دست یافت و در کتیبه‌ای که از وی برجا مانده خود را چنین معرفی کرد: «کوریگالزو، شاه ملت‌ها، حکمران مطلق شوش و عیلام، نابودکننده ورهشی» پروفوسور والتر هییتس مسیر حمله او را در طول کوه‌های شمال شرق کبیرکوه دانسته و می‌گوید مانند همیشه ورهشی (منطقه پشتکوه) متحد عیلام بود که ضربه اول حمله را تحمل کرده است.^{۵۳}



به نظر می‌رسد این حمله آخرین خودنمایی و نمایش جنگی قوم کاسی و سلسله کانداش در بین‌النهرین و عیلام بوده و پس از این حمله و هجوم است که عیلام بعد از حدود دو قرن خاموشی و سکوت، دوباره در صحنه تاریخ نوظهور و قدرتمند پدیدار می‌شود و سلسله جدیدی به نام «ایگه‌هالکی‌ها» در سرزمین عیلام فرمانروا می‌شوند و چنان قدرت می‌گیرند که حتی با حمله به بین‌النهرین نفوذ و تسلط قوم کاسی را در آن سرزمین از بین می‌برند.

مقارن سال‌های ۱۳۳۰ قبل از میلاد که «کوریگالزو» پادشاهی از سلسله کاسی‌ها در بابل عیلام را مورد هجوم قرار داد، سلسله جدیدی در عیلام ظهور کرد که به عنوان «ایگه‌هالکیدها» معروف است: بنیان‌گذار این سلسله پس از سال‌ها سکوت و خاموشی در تاریخ عیلام باستان و سروری کاسی‌ها بر این سرزمین، شخصی به نام «ایگه‌هالکی» بوده است که پس از مرگش، فرزندش «پاهیر ایشیشان» از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۱۰ قبل از میلاد بر سرزمین عیلام فرمانروایی کرد. در ستون یادبودی که از وی به جای مانده او خود را «آرامش‌دهنده سرزمین عیلام» معرفی کرده است. پس از او نیز برادرش «اتاوکیته» به جای وی نشست. این شخص بین سال‌های ۱۳۰۱-۱۳۱۰ قبل از میلاد حکومت کرد. این دو پادشاه هر دو ادعا دارند که اموالی را از بین‌النهرین غارت نموده‌اند. عیلام تحت سلطه «ایگه‌هالکیدها» به خوبی توانسته است خود را از حمله و هجوم فرمانروایان کاسی در بابل محفوظ نگه دارد. در سال ۱۳۰۰ شخصی به نام «هومبان نومنا» پادشاه عیلام شد. وی گویا به شهر لیان (بوشهر) علاقه‌مند بوده و به همین دلیل شهر لیان را بسیار توسعه داده است و آن را همچون یک مرکز بزرگ و به عنوان یکی از پایتخت‌های خود به شمار آورده است. «هومبان نومنا» معبد بزرگی در شهر لیان ساخته و آن را وقف خدایان مورد علاقه خود «هومبان» و «کبریرشیا» و دیگر خدایان عیلامی کرده و از آنان خواسته که به وی روان جاوید و زندگانی ابدی ببخشند. ترس و دغدغه از مرگ و آرزوی زندگانی جاوید همواره پادشاهان را به خود مشغول داشته است، چنان‌که همیشه می‌خواستند زنده بمانند و فرمانروایی کنند. فرمانروایان و سلاطین تاریخ یونان و روم و ایران نیز در دوره‌های بعدی در جستجوی آب حیات و روان جاوید بودند، چنان‌که «آنوسه روان» و اسکندر مقدونی طالب آن بودند. به هر حال خدایان «هومبان نومنا» نتوانستند حیات ابدی و آرزوی زندگانی جاوید او را برآورده سازند. وی در سال ۱۲۷۴



قبل از میلاد درگذشت و پس از وی پسرش «اونباش تایپیشا» به سلطنت رسید. «اونباش ناپیریشا» پادشاهی شدیداً مذهبی بوده چنان‌که وی خالق مؤثرترین و زیباترین پدیده و هنر معماری دینی عیلامیان باستان یعنی «رنگورات چغازنبیل» شد.

او در دوران سلطنت طولانی‌ش دست به ایجاد طرح‌های ساختمانی و معماری‌های مذهبی زد. در عصر او چهار پادشاه کاسی در بین‌النهرین و بر تخت بابل فرمانروایی کردند و قدرت سلسله کاسی بابل در عصر او چنان تضعیف شده بود که «اونتاش ناپیریشا» توانست عملیات موفقیت‌آمیزی در بین‌النهرین انجام دهد. پس از او برادرزاده‌اش جانشین وی شد که دوران کوتاهی فرمانروایی کرد و پادشاه بعدی «کتین هوتران او- تاش» به معنی نگهداری‌شونده به وسیله حمایت سحرآمیز خداوند، فرمانروا شد. وی برخلاف اسلافش تمایل بسیاری به امور نظامی داشت و معاصر پسر شلمانصر اول، «توکولتی نینورنا»، پادشاه آشور بود. این شخص نیز فردی فعال و جنگجو بود. عملکرد هر دو پادشاه رقیب در جهت توسعه قلمرو خود و افزایش توان نظامی، هر دو امپراتور عیلامی و آشوری را به چالش و مقابله با همدیگر سوق داد. پادشاه آشوری بابل را در جنوب بین‌النهرین فتح کرد و «کتین هوتران» نیز لشکری برای حمله به بابل تدارک دید. سپاه عیلام پس از عبور از «تیگرس»، دجله نیور، شهر تجاری و ثروتمند بابل را غارت کردند و «هوتران» بسیاری از مردم شهر نیور را از دم تیغ گذرانید و پس از عبور مجدد از دجله به سوی ناحیه شمالی‌تر آن پیشروی نمود و شاه کاسی بابل را که حالا دست‌نشانده آشور شده بود فراری داد و بدره را فتح نمود و به عیلام بازگشت. بلافاصله پس از بازگشت وی «توکولتی نینورنا» سرزمین‌های تصرف شده به وسیله عیلام را بازپس گرفت و پس از آن نیز چندین نبرد دیگر میان این دو پادشاه آشوری و عیلامی صورت گرفت. در آخرین نبرد گویا پیروزی با «توکولتی نینورنا» بود. وی از طریق سواحل جنوبی عیلام از کنار آب‌های خلیج فارس پایتخت عیلام، شوش، را مورد تهدید قرار داد. حوادث و وقایع بعد از این درگیری و فرجام سلسله «ایگه‌هالکیدها» مشخص نیست و در غبار ابهامات تاریخی جای خود را به سلسله جدیدی می‌دهد که بنیان‌گذار آن «هالوتوش- اینشوشنیاک» بوده است. این سلسله از حدود ۱۱۸۵ قبل از میلاد تا ۱۲۰۵ بر عیلام حکومت کرد.



فرمانروایی سلسله شوتروک‌ها در عیلام

این آخرین فرمانروایان بیان هزارهٔ دوم قبل از میلاد از سال ۱۲۰۵ ق.م تا ۱۱۱۰ ق.م حکومت کردند. بنیان‌گذار این سلسله، «هالوتوش اینشوشیناک»، به مدت ۲۰ سال فرمانروای عیلام بود. پس از او فرزندش «شوتروک ناخونته» به معنی هدایت‌شونده خدای خورشید به فرمانروایی رسید. بدون شک عصر وی آغاز عظیم‌ترین و طلایی‌ترین دورهٔ فرمانروایی عیلامیان است و نام سلسلهٔ شوتروک‌ها نیز از نام این فرمانروای بزرگ عیلامی گرفته شده است. وی علاقهٔ بسیاری به تدوین تاریخ عیلام داشته و آرشیوی از کتیبه‌های عیلامی به یادگار گذاشته و کتیبه‌ها و نوشته‌های دیگر پادشاهان عیلامی را همگی در معبد اینشوشیناک جمع‌آوری کرده است. حدود سال ۱۱۶۰، «شوتروک ناخونته» عملیات نظامی خود را علیه مناطق بین‌النهرین آغاز کرد. دبیران بابلی در گزارش‌های خود می‌نویسند: «عیلامیان از کوه‌ها با اسب و ارابه سرازیر شدند و عیلامی جنگجو (شوتروک ناخونته) همهٔ معابد را غارت کرد و متعلقات آنها را برداشت و به عیلام برد». «شوتروک ناخونته» با شیوهٔ اغراق‌آمیزی می‌گوید که صدها شهر کشور بابل را فتح کرده و شاه کاسی را در بابل سرنگون نموده و پسر خود «کوتیرناخونته» را به عنوان نایب‌الحکومهٔ بابل انتخاب کرده است. بزرگ‌ترین خدمت وی به تاریخ جهان باستان، آوردن کتیبه و لوح بزرگ قوانین حمورابی بود که آن را در آرشیو خود جای داد و تا قرون معاصر که به وسیلهٔ باستان‌شناسان کشف شد محفوظ مانده است. «کوتیرناخونته» نایب‌الحکومهٔ بابل پس از مرگ پدرش «شوتروک ناخونته» پادشاه عیلام شد. وی به جای خود در بابل یک پادشاه کاسی را به عنوان فرمانروا بر تخت نشاند و خود به عیلام بازگشت. اما پادشاه کاسی و مردم بابل دست به شورش زدند و کوتیرناخونته به شدت این شورش را سرکوب کرد و آخرین پادشاه سلسلهٔ کاسی در بابل را نیز اسیر کرد و به عیلام منتقل نمود. بدین ترتیب حدود پنج قرن فرمانروایی سلسلهٔ کاسی بابل در سال ۱۱۵۷ قبل از میلاد پایان پذیرفت.

«نبوکدنصر» پادشاه بابل در کتیبه‌ای که از خود به جای گذاشته در مورد این حادثه می‌نویسد: «کوتیر ناخونته خشمگین شد و مانند طوفانی همهٔ مردم آکاد را در هم کوبید. او بابل و دیگر زیارتگاه‌های معروف را به یکی از خرابه‌ها تبدیل کرد. او خدای بزرگ مردوک (الههٔ بزرگ



بابلیان) را مجبور کرد که از تخت جلال خود برخیزد. او مردم آکاد و سومر را به اسارت به عیلام برد. او همچنین پادشاه کاسی را از تخت به زیر کشید و پادشاهی او را برانداخت و کسی را در بابل به جای او نشانید که دشمن مردوک بود.»

«کوتیر ناخونده» در سال ۱۱۵۰ قبل از میلاد مرد. طبق یک روایت افسانه‌ای وی به دست پسرش به نحو رقت‌آمیزی کشته شد و به جای او «شیلخاک اینشوشیناک» بر تخت عیلامی قرار گرفت. وی آخرین نماینده دوره طلایی عیلام از سلسله شورتروک‌ها است. «شیلخاک اینشوشیناک» سی سال بر عیلام حکومت راند. وی جنگجویی بزرگ و پادشاهی به شدت مذهبی بود. به خصوص علاقه وافر به خدای بزرگ «اینشوشیناک» داشت. وی فتوحات بسیاری انجام داد و سرزمین عیلام را نیز از طرف شمال گسترش داده، برکاریندانش (کردند)، حلولون (سرپل ذهاب) و نواحی اطراف دیاله عراق دست یافت.

وی می‌گوید: «سربازان کلاه شاخدار من سرزمین‌ها را برای من فتح کرده‌اند. پس از مرگ وی برادرزاده‌اش «هوتِه-لوتوش-اینشوشیناک» فرمانروا شد و در مقابل خیزش و احیای قدرت نظامی بابلیان به وسیله «نبوکدنصر» فرو ماند. نبرد سرنوشت‌سازی که بین «نبوکدنصر» و او صورت گرفت به شکست عیلامیان منجر گشت و پس از این شکست حدود چهار قرن تاریخ عیلام به خاموشی گرایید». به نظر می‌رسد که «هوتِه لوتوش» در جنگ کشته شده و پس از او پسرش به جایش می‌نشیند که جز نام او در منابع چیز دیگری از او به دست نیامده است. بدین صورت از حوالی سال‌های ۱۱۱۰ ق.م تا ۸۲۱ ق.م دیگر اسمی از امپراتوری عیلام در منابع به میان نمی‌آید.

در پایان هزاره دوم قبل از میلاد و آغاز هزاره اول قبل از میلاد فصل جدیدی در تاریخ دنیا و سرزمین ایران و عیلام رقم زده می‌شود. نژاد آریا از نواحی شمالی روسیه و مناطق سیبری به حرکت در آمده و به سوی جنوب روان شدند و سرزمین‌هایی از هند تا اروپا را صحنه تاخت و تاز خود قرار دادند و در این سرزمین‌های وسیع پراکنده شدند و نژاد آریاییان هندو اروپایی را تشکیل دادند. دو شعبه این اقوام هند و اروپایی به نام مادها و پارس‌ها و بعد از اینها نیز شعبه دیگری به نام پارت‌ها وارد سرزمین ایران شدند. در زمان ورود این اقوام به فلات ایران عیلام ضعیف شده و قدرت قهاری به مانند آشور، دنیا را عرصه جولان مرگ‌آور خود قرار داده بود و



سرزمین‌ها را یکی پس از دیگری می‌گشود. اما در قرن هشتم عیلام دوباره قدرت خود را احیا کرد ولی نهایتاً و برای همیشه مغلوب آشوریان شد.

زوال عیلامیان

پس از واپسین شکست عیلامیان از نبوکد نظر اول، سرزمین عیلام با آن محدوده مشخص جغرافیایی که قبلاً ذکر آن رفت تاریخ امپراتوری عیلام از سال ۱۱۱۰ قبل از میلاد تا سال ۸۲۱ قبل از میلاد با خاموش مطلق مواجه شد. در سال ۸۲۱ قبل از میلاد مسیح زمانی که صحنه سیاست جهان باستان به دست زمامداران آشوری افتاد از مردمان سرزمین عیلام نیز سخن به میان آمده «شمشی آداد پنجم» پادشاه آشوری در سال ۸۲۱ قبل از میلاد مدعی شده است که سپاهیان عیلامی، خالدی و آرامی را شکست داده است.^{۵۴} این مدرک نشان می‌دهد که عیلام پس از شکست سال ۱۱۱۰ قبل از میلاد از نبوکد نظر چنان ضعیف شده که دیگر قدرتی نبود که بتواند در مقابل حکومت‌های بین‌النهرین قد علم کند. عیلام جدید که در قرن هشتم قبل از میلاد در صحنه تاریخ ظاهر می‌شود تحت رهبری سلسله جدیدی بود که «هومبان تاهراه» بنیان‌گذار آن به‌شمار می‌رفت اما سلسله‌ای که هومبان تاهراه بانی آن شد حدود یک قرن بیشتر فرمانروایی نکرد و پس از آن عیلام با افول نهایی و دردناکی مواجه شد که دیگر هیچگاه در تاریخ قد علم نکرد زیرا با ظهور و ورود عناصر آریایی‌نژاد در فلات ایران، قدرت و سیاست جهانی باستانی را در اختیار خود گرفتند و عیلام نیز آرام آرام تحت فرمانروایی این نوقدمان آریایی قرار گرفت و منطقه و ناحیه‌ای شد از سرزمین مرتفع وسیعی که با آمدن آریاییان نجد ایران با فلات ایران نام گرفت.^{۵۵} در طول یک قرن سلطنت جدید عیلامیان همواره با قدرت سرکش آشوریان در ستیز و کشمکش بودند. بعد از هومبان تاهراه از شخصی به‌نام هومیان نیکاش سخن به میان آمد. این شخص تا سال ۷۱۴ قبل از میلاد بر عیلام سلطنت کرد. نیکاش با همکاری پادشاه بابل اتحادیه‌ای علیه آشور تشکیل داد و در سال ۷۲۰ شکست سختی بر سارگن پادشاه آشوری وارد آورد. پس از وی خواهرزاده‌اش «شوتورناخوته» به سلطنت ایران رسید. وی خود را وارث اصلی «شوتورک ناخوته کبیر» می‌دانست و قصد داشت که عظمت و شکوه دیرینه عیلام را دوباره زنده کند. وی



مدعی شد که سرزمین عیلام را بسیار توسعه بخشیده است و بر منطقه هلوآن (سرپل ذهاب) کار پنداش (کرد) و دیگر مناطق کردستان و کرمانشاهان را به تصرف درآورده و به عیلام وحدت بخشیده است.^{۵۶}

در سال ۷۱۰ قبل از میلاد سارگن پادشاه آشوری لشکرکشی‌های عظیمی را علیه بابل متحد عیلام تدارک دید. شاه بابلی، «مردوخ بالادان»، تاب مقاومت و ایستادگی در برابر «سارگن» آشوری را نداشت با تاج و تخت خود در بابل وداع کرد و شبانه با دستیاران خود سوی کوهستان‌های عیلام قرار نمود. «مردوخ بالادان» همراه بزرگانش به عیلام پناه برد.^{۵۷}

در سال ۷۰۵ قبل از میلاد سارگن فوت کرد و پسرش «سنا خریب» به جای او نشست. فوت سارگن به «مردوخ بالادان» که در عیلام پناهنده سیاسی بود فرصت داد تا با پشتیبانی لشکریان «شوتورک ناخونته» به سوی سرزمین بین‌النهرین حرکت کند و به شهر آشوری کیش حمله برد و شکست سختی بر لشکریان آشور وارد کند اما وارد شدن سنا خریب جانشین سارگن به صحنه جنگ باعث فرار مردوخ بالادان شد و او دوباره به عیلام پناه برد. قدرت سنا خریب پادشاه آشوری پیشرفت بسیار نمود. چنانچه وی به اورشلیم و سرزمین مصر لشکر کشید. سنا خریب در سال ۷۰۱ قبل از میلاد اورشلیم را محاصره کرد^{۵۸}، اما در نهایت با حزقیال نبی مصالحه نمود. در این زمان شاه «هالو اینشوشیناک» در عیلام به جای شوتورک ناخونته به تخت نشسته بود. سنا خریب که در تدارک حمله وسیعی به سرزمین عیلام بود کشتی‌سازان فنیقی را که از سرزمین فنیقیه به اسارت آورده بود به خدمت گرفت و کشتی‌های جنگی بسیاری ساخت و از طریق دجله وارد سواحل خلیج فارس گردید و نیروهایش را در سواحل جنوبی سرزمین عیلام پیاده کرد و شهرهای ساحلی سرزمین عیلام را متصرف شد و غارت نمود و به آشور بازگشت. پادشاه عیلامی هالو اینشوشیناک به انتقام این لشکرکشی سپاهی بسیار بیاراست و بر شهر بابل که پادشاه آن قبلاً به عیلام پناهنده شده بود و حالا در دستان فرزند سنا خریب بود حمله نمود و این شاهزاده آشوری را اسیر نمود و به عیلام آورد. اندکی بعد، این پادشاه از خود سنا خریب شکست سختی خورد^{۵۹} و مردم عیلام ظاهراً به خاطر همین شکست و شاید فرار او از صحنه نبرد در مقابله با متجاوزین آشوری، پادشاه خود را به قتل رسانیدند و پسرش را نیز که مدعی جانشینی

پدر بود کشتند و به‌جای او هومبان هالتاش را در سال ۶۸۱ قبل از میلاد بر کرسی سلطنت عیلام نشاندند. در این زمان پادشاه آشوری سنا خریب به‌وسیلهٔ فرزندش آسار حدون به قتل رسید و آشور بانی‌پال کسی که مقدر بود سقوط نهایی عیلام و محو شدنش در صحنهٔ تاریخ به‌دست او انجام پذیرد بر تخت سلطنت آشور نشست ولی قبل از آنکه عیلام به‌دست این فاتح خشن برای همیشه خاموش شود یک بار دیگر تخت فرمانروایی تمپت هومبان اینشوشنیاک که آشور بانی‌پال او را «دیو بزرگ» قلمداد کرده کروفر چندان نیابید. آشور بانی‌پال ابتدا به سرزمین غرب امپراتوری خود هجوم برد و فنیقیه (سوریه) اورشلیم، مصر و حبشه را به تصرف درآورد و سپس متوجه شرق قلمرو خود شد و کشور عیلام را نابود نمود و طوایف مادی و پارسی را خراج‌گذار خود نمود.^{۶۰}

عیلام تحت فرمانروایی تمپت هومبان اینشوشنیاک هرچند قدرتمند می‌نمود و چندین لشکرکشی به بین‌النهرین انجام داد اما اوضاع اجتماعی و اقتصادی مملکت کاملاً مغشوش بود. نارضایتی عمومی به‌خصوص در میان طبقهٔ اعیان و شاهزادگان از سیاست‌های نادرست هومبان اینشوشنیاک در کشتار و قتل‌عام شاهزادگان عیلامی بسیار بالا گرفته بود. بسیاری از آنان به آشور بانی‌پال دشمن سرسخت عیلام پناه برده بودند. این مسائل زمینهٔ شکست هومبان اینشوشنیاک از سربازان آشور بانی‌پال را فراهم آورد و هومبان اینشوشنیاک و فرزندش در میدان جنگ کشته شدند و شاه آشوری در سال ۶۶۳ قبل از میلاد یک پادشاه دست‌نشانده در عیلام به تخت نشاند. از تاری تا سقوط نهایی عیلام چندین پادشاه دیگر عیلامی بر تخت نشستند ولی موفق به احیای قدرت عیلام نشدند. در سال ۶۴۶ آشور بانی‌پال سراسر سرزمین عیلام که همواره در فکر توطئه علیه آشور بود را در پنجاه و پنج روز در هم نوردید و شهرهای شوش، انشان، ورهشی و شاهزادگان عیلامی را به اسارت گرفت و بر هیچ‌کس ترحم ننمود و مردمان سرزمین عیلام را از پیر و جوان به قتل رسانید و بسیاری از آنان را به اسارت برد و رمه و گله‌های بی‌شماری را به آشور منتقل نمود و به قول خود بر سرزمین عیلام خار و نمک پاشید و نغمه و آوای پرندگان وحوش را در سراسر این سرزمین خاموش نمود و بدین صورت امپراتوری عیلام برای همیشه از صحنهٔ تاریخ محو گردید.^{۶۱} (۶۴۶-۶۴۵ قبل از میلاد) با وجود اینکه مرگ آشور بانی‌پال اندکی



بعد از این واقعه، جهان باستان را از ترس و وحشت رهانید لیکن عیلام پس از مرگ وی نیز نتوانست تجدید حیات نماید از این پس دوره زمامداری نژاد جدید آریایی در سرزمین وسیع ایران آغاز گردید.

ایلام در غبار افسانه‌های آریایی

بعد از فروپاشی قدرت امپراتوری عیلام به دست آخرین فرمانروای قدرتمند آشوری (آشور بانی پال)، عیلام برای همیشه به عنوان یک کشور از صحنه تاریخ محو شد. ورود نوقدمان آریایی نژاد، رشد قدرت بابل، تشکیل اتحادیه طوایف مادی و پارسی و مانایی، ضعف قدرت آشور پس از آشور بانی پال، همه و همه زمینه‌های سروری مشرق زمین را فراهم آورد.^{۶۲}

آریاییان مادی و پارسی که از هزاره اول به درون فلات ایران نفوذ کردند، اندک اندک اتحادیه‌های قدرتمند قبیله‌ای را به وجود آوردند و ضمن چهار قرن همجواری و همسایگی در کنار قدرت‌های سامی و عیلامی، به شیوه معاش شهری خو گرفتند. آریاییان رشید و سوارکار، قدرت و هنر خویش را با تمدن و هنر سامی و عیلامی تلفیق کردند و آن را در خدمت رهبران خود قرار دادند تا سروران جهان باستان بشوند و حکومت‌های بزرگ و شکوهمندتر از آنان را در نجد ایران به وجود آوردند.

منطقه پشتکوه (ایلام فعلی) از زمانی که مهاجران آریایی نژاد وارد این سرزمین شدند و جای بومیان نجد ایران را گرفتند، جزء قلمرو آریاییان شد. با ورود این تازه‌واردان آریایی نژاد، اسامی و نام‌های مناطق مختلف پشتکوه و سراسر سرزمین عیلام نیز تغییر پیدا کرد و اسامی آریایی برای این مناطق به کار گرفته شد. برای اولین بار قبل از آنکه وارد دنیای تاریخی آریاییان شویم می‌توانیم نام و آوازه این سرزمین کهن را در غبار اوهام و افسانه‌های دنیای پیشدادی و کیانی بباییم. نام‌هایی که در سراسر دوران هخامنشی و اشکانی بعدها به طور مشخص و تثبیت شده در دوران ساسانی به این منطقه اطلاق می‌شده است (ماسپدان، مهرگان کذک) در روایت‌های افسانه‌ای، نژاد آریاییان ایرانی (مادی، پارسی، پارتی) که بیشتر مربوط به سلسله پیشدادیان و کیانیان است، به نام «مهرگان



کذک» برخورد می‌کنیم. نام ولایت مهرگان کذک که به معنی خانه مهرگان است، بیشتر بر مناطق ایلام جنوبی و حوزه شهرهای دره شهر و صیمره اطلاق می‌شده است.

«مهرگان» به معنی روز مهر بودن و «کذک» که همان کده و کذک به معنی خانه است، همان‌طور که «کذک بانو» یا کدبانو به معنی بانوی خانه است، «مهرگان کذک» نیز به معنی خانه مهرگان است. عزالدین ابن‌اثیر در تاریخ کامل در این مورد روایت مشابهی دارد و در مورد شعاری که ایرانیان در هنگام برپائی عید مهرگان می‌سرودند چنین می‌گوید که ایرانیان در این روز جمع می‌شدند و شادی می‌کردند و می‌گفتند «مهرگان برای کشتن کسی فرا رسید که مردم را می‌کشت». ^{۶۳} استاد سعید نفیسی در این مورد چنین می‌گوید: در این روز بازاری برپا می‌گردید و پادشاه ایران تاجی مرصع بر سر می‌گذاشت و اسم آن «میثره‌گانه» بود. ^{۶۴}

آنچه گفته شد مربوط به روایت‌های سلسله پیشدادی و آغاز نامگذاری و چگونگی اطلاق نام مهرگان کذک بر این منطقه است که در روایت‌های اساطیری آن دوره و روزگار نبردهای ایرانیان و تورانیان آمده است که پس از آنکه فریدون ضحاک را در بند کرد و شهر مهرگان کذک به مناسبت آن بنیاد نهاده شد، قبل از درگذشت خود قلمرو و سرزمین تحت فرمان خود را میان فرزندان خویش سلم و تورج و ایرج تقسیم کرد تا پس از مرگ وی میان فرزندان اختلاف ایجاد نشود اما پس از مرگ او ایرج قربانی زیاده‌طلبی‌های تورج و سلم شد و این دو بیش از سیصد سال بر قلمرو ایرج که شامل ایران می‌شد فرمانروایی کردند اما پس از چندی، منوچهر پسر ایرج مملکت پدری خویش را بازپس گرفت و با فرزندان تور (تورانیان) جنگید و آنها را از ایران بیرون راند. منوچهر به دادگری و نیکوکاری فرمان راند و آیین‌های نیکو نهاده اما پس از آنکه منوچهر درگذشت ^{۶۵}، افراسیاب بن فوشنج یا پشنگ (پشنج)، پادشاه تورانیان از نوادگان تور بر سرزمین ایران تاخته و تا سرزمین بابل را در هم نوردیده است و بابل و مهرگان کذک (ایلام کنونی) را پایتخت خود قرار داده و ۱۲ سال بر بابل و مهرگان کذک فرمانروایی کرده است تا اینکه «زو» از نوادگان منوچهر و فرزند طهماسب به همراهی مردم ایران علیه او شورش کرده و دست ستم و بیداد افراسیاب را از سر مردم کوتاه می‌کند و دوره فرمانروایی زو با داد و دهش و رسم و آیین خوب همراه بوده و پس از او کیقباد پادشاه می‌شود که آغازگر سلسله کیانیان است. ^{۶۶}



این روایت‌ها، متعلق به دوران افسانه‌ای و حکایت‌های پهلوانی آریاییان است و زمان واقعی و تاریخ مستند آن بر ما روشن نیست و اظهار نظر مورخین و باستان‌شناسان در این مورد متفاوت است. اما آریاییان به‌طور قطعی از حدود قرن‌های هشتم و هفتم با سرزمین عیلام ارتباط دارند و قبایل و طوایف آریایی در ادامه مهاجرت و حرکتشان به داخل، مقاومت‌های خود را در مقابله با متجاوزین آشوری انجام می‌دادند، به مرزهای عیلام و منطقه انشان رسیده بودند و از ضعف قدرت عیلامیان استفاده نموده و انشان را به تصرف خود درمی‌آوردند. انشان را قبایل پارسی به تصرف خود درآوردند و بعد از سقوط عیلام نیز این طوایف با پیروزی آشور و نزدیک شدن فاتح بزرگ آن کشور به حدود طوایف پارسی در منطقه انشان، ظاهراً اطاعت خود را نسبت به پادشاه آشور اظهار می‌دارند. طوایف مادی نیز در منطقه همدان و کردستان امروزی و در شمال منطقه سکونت طوایف پارسی، تشکل اتحادیه نیرومندی به رهبری «دیالکو» دادند و در نهایت با اتحاد بابلیان، آشور را شکست دادند. قسمت‌های بسیاری از سرزمین عیلام که تحت فرمان آشور قرار گرفته بود بعد از شکست آن کشور از مادها به قلمرو ماد اضافه گردید و بدین صورت قلمرو عیلام به‌ویژه منطقه کوهستانی ایلام کنونی به تصرف مادها و پارس‌ها درآمد. قدرت مادها با گرایش پادشاهان مادی به‌سوی رفاه و انحراف مغان مادی از مذهب و دیانت خود، جامعه مادی را تحلیل برد و یک فرصت استثنائی به رهبر قدرتمند اتحادیه قبایل پارسی که شعبه‌ای از آریاییان هم‌نژاد مادها بودند، داد تا سلسله حکومتی دیگری از نژاد آریایی در ایران ایجاد کنند که به هخامنشی یا پارسی معروف گردید و عیلام در قلمرو پارسیان تحولات بسیاری به خود دید.

در عصر هخامنشی‌ها

«هرودوت» پدر مورخان در کتاب تاریخ خود می‌گوید پارسی‌ها که به رهبری کوروش سلسله هخامنشی را بنیان‌گذاری کردند، مشتمل بر ده طایفه بودند که بعضی از آنان شهرنشین و بعضی ده‌نشین و بعضی از آنان صحراگرد و چادرنشین بودند. نام این طوایف عبارت بودند از: پاسارگاردی‌ها که از نجیب‌ترین خاندان‌های پارسی بودند و خانواده هخامنشی نیز از آن طایفه



برخاسته بودند، مرفی‌ها، ماسپیان‌ها یا ماسپی‌ها، پانتالی‌ها، دروزی‌ها، ژرمن‌ها و ماگارتی‌ها، مردها، درویک‌ها و داران‌ها.^{۶۷}

بسیاری از پژوهشگران و مورخان نام مسپدان، ماسپاتای و دیگر نام‌های مشابه آن را که از زمان ورود آریاییان به منطقه ایلام اطلاق می‌شده است یکی از مشتقات کلمه «ماد» دانسته‌اند. «سره‌نری راولینسون» می‌گوید: در زمان پیش از اسکندر نام این منطقه «آریوخ» بوده که به «سبدکه» تبدیل شده و سپس جمع آن «سبدان» شده و سپس به صورت «ماه سبدان» درآمده است. خاورشناسان با این نام آشنا هستند و محدوده مسلم آن منطقه‌ای است که از جلگه ایوان غرب شروع و در امتداد کوه‌های زاگرس تا حدود شوش را دربرمی‌گرفته است.^{۶۸}

هرچند محدوده و منطقه‌ای که راولینسون در مورد سرزمین ماسپدان معرفی می‌کردند نزدیک به حقیقت است، لیکن استنباط او در مورد منشاء سرزمین ماسپدان و علت نامگذاری و وجه تسمیه آن کاملاً اشتباه می‌باشد و بسیاری از پژوهشگران نیز همین خطا را کرده‌اند. اگر بپذیریم که پارسی‌ها با پاسارگاردی‌ها نام خود را به منطقه پارس دادند و مادی‌ها نیز نام خود را به منطقه ماد و کارمانی‌ها با کرمانی‌ها نام خود را به منطقه کرمان و کردوخ‌ها با کردوق‌ها نام خود را به منطقه کردستان دادند، باید بپذیریم که اولین اقوام آریایی ساکن منطقه ماسپدان، ماسپی‌ها یا ماسپیان‌ها بوده‌اند. این قوم در همکاری با کوروش برای غلبه بر آخرین پادشاه ماد تلاش بسیار کردند. در حدود سال ۵۵۸ قبل از میلاد پاسارگاردی‌ها، مارافی‌ها، ماسپی‌ها و پانتالی‌ها یا پاتیخوری‌ها در اتحادیه‌ای علیه آستیاگ آخرین پادشاه مادی وارد عمل شده و او را به اسارت گرفتند و اکباتانا (همدان) پایتخت پادشاه ماد را نیز تصرف کردند.^{۶۹}

به نظر می‌رسد که ماسپی‌ها که از طوایف دهنشین و روستایی پارس‌ها بوده‌اند، به سکونت در منطقه کوهستانی زاگرس علاقه‌مند شده‌اند و آنجا را به عنوان جایگاه خود انتخاب نموده و نام خود را به این منطقه داده‌اند و از این زمان به بعد، به همان محدوده‌ای که سره‌نری راولینسون می‌گوید و شامل نواحی شمالی سرزمین عیلام قدیم بود، ماسپدان یا ماسپدان گفته شود. شاهد بر این استدلال آنکه جغرافی‌دانان و مورخین دنیای باستان نظیر استرابو و پلینی و بطلمیوس با همین نام از آن یاد کرده‌اند که به خوبی قابل تطبیق با نام طایفه ماسپی‌ها است. «ئونیسوس» ساکنان آن را



«ماساباتیس» و «بطلمیوس»، «سامباتایی» و استرابو، «ماساباتیس» و پلینی، «مزوباتن» با «مزوتین» نامیده‌اند که همه اشکال مختلف یک کلمه‌اند.^{۷۰}

لیکن ساکنان «مزوباتای» تنها ماسپی‌ها نبودند بلکه ساکنان اصلی سرزمین عیلام که دیگر تحت سیطره پادشاهان هخامنشی درآمده بودند نیز همچنان به زندگی خود در این سرزمین ادامه دادند و عیلامیان جزو امپراتوری هخامنشی شدند. کوروش چنان تحت‌تأثیر فرهنگ عیلامی‌ها قرار گرفت که در نقش مرغاب در بازارگاد تصویری از خویش با لباس و آرایش مخصوص عیلامیان بر جای گذاشته است. پروفیسور «داندامایف» مستشرق روسی می‌گوید: این مسئله استبعاد ندارد زیرا که در تمام موارد، نفوذ و تأثیر ملت شکست‌خورده را که از لحاظ فرهنگ و تمدن در مدارج و مراحل عالی‌تری قرار گرفته در فاتحین عقب مانده که طوایف تازه به دوران رسیده آریایی پارس بودند نشان می‌دهد.^{۷۱}

ساکنان سرزمین عیلام با وجود اینکه مغلوب فاتحان مادی و پارسی شده و آریایی‌ها در بسیاری از مناطق سرزمین آنان ساکن شده بودند، هر بار که فرصتی پیش می‌آمد علیه آریایی‌ها دست به شورش و طغیان می‌زدند. بعد از مرگ کوروش و ماجرای مرموز مرگ بردیای دروغین و پایان سلطنت کمبوجیه، چندین بار در کتیبه پرافتخار خویش بر صخره و ستون (بهترین ستون) یا بغستانه (جایگاه بلند) که امروزه بیستون گفته می‌شود نام شاهزادگان عیلامی را که علیه او سر به طغیان برداشته‌اند ثبت کرده است. تأثیر فرهنگ و تمدن عیلام بر داریوش نیز چنان عمیق بوده که او نیز متن کتیبه بیستون را به زبان و خط عیلامی نگاشته است.

داریوش شاه می‌گوید: پس از فرونشاندن شورش بردیای دروغین یا «گئوماتای مغ» که خود را بردیا پسر کوروش می‌خوانده است، یک شاهزاده عیلامی نیز در عیلام شورش نموده و او خود را «آسینا» پسر «اوپادارما» خوانده است. بسیاری از مردم عیلام به «آسینا» پیوستند و طغیان وسیعی علیه داریوش هخامنشی به راه انداختند. در ستون اول بند ۸۱ تا ۸۳ کتیبه بیستون، داریوش پادشاه بزرگ هخامنشی چنین آورده است: من به عیلام لشگر فرستادم و دستور دادم تا لشکرها به عیلام روانه شوند. آنگاه آنها آسینا را دست بسته به نزد من آوردند و من او را کشتم.^{۷۲} داریوش در همین کتیبه می‌گوید: زمانی که برای فرونشاندن شورش بابل به آن کشور سفر کرده بودم تا



کسی که خود را در بابل «نبوکدنصر» می‌خواند نابود سازم، شورش‌ها و طغیان‌های مختلفی در نواحی مختلف امپراتوری علیه من روی داد و من همه آنها را سرکوب کردم. در این مورد در بند ۵ تا ۸ کتیبه در ستون دوم آمده است: داریوش شاه می‌گوید در آن موقعی که در بابل بودم این کشورها علیه من قیام کردند: عیلام، ماد، آشور، مصر، پارت، مرغان، ساتاگیدی و سکایان. در بند ۸ تا ۱۳ همان ستون می‌گوید: یک نفر دیگر به نام مارتیا پسر «چیچیخ ریش» از شهر «کوگاناکا» در عیلام شورش کرد و به مردم چنین می‌گفت: من «ایمانیش» پادشاه عیلام هستم. در آن موقع من در نزدیکی عیلام بودم. عیلامی‌ها از من می‌ترسیدند. «مارتیا» را که رهبر آنان بود دستگیر کردند و کشتند.^{۷۳}

در ستون چهارم در بند ۳ تا ۳۱ که داریوش اول به تشریح فتوحات و اقدامات خود برای سرکوب شورشیان می‌پردازد چنین گفته است: «داریوش شاه می‌گوید این است آنچه که من در ظرف مدت یک سال و همان سال بعد از آنکه پادشاه شدم انجام دادم. من نوزده نبرد کردم و یکی از آنها مغ «گئوماتا» بود. او فریب می‌داد و چنین می‌گفت: من بردیا پسر کوروش هستم. او ایران را شورانید. یکی «آسنیا» اهل عیلام بود. او فریب می‌داد و چنین می‌گفت: من پادشاه عیلام هستم او عیلام را مشوش نمود. یکی «نیدنیتوبعل» اهل بابل، او فریب می‌داد و می‌گفت: من «نبوکدنصر» پسر «نبونید» هستم. او بابل را مشوش کرد. دیگر «مارتیای» پارسی، او فریب می‌داد و می‌گفت: من «ایمانیش» پادشاه عیلام هستم. او عیلام را مشوش کرد.^{۷۴}

داریوش کبیر پس از این اسامی سرداران و رهبران شورش دیگر را در کتیبه بیستون ذکر می‌کند. چنان‌که از متن کتیبه بیستون برمی‌آید، دو سردار عیلامی علیه داریوش دست به شورش زده‌اند: یکی «آسنیا» و دیگری «مارتیا»، این دو هر یک جداگانه علیه سلطه داریوش در عیلام طغیان کرده‌اند و خواهان استقلال عیلام شده‌اند. در نقش برجسته بیستون به دستور داریوش تصویر نه نفر که همگی از شورشیان مناطق مختلف علیه داریوش بودند ترسیم شده است. اولین تصویر که زیر پای داریوش افتاده مربوط به گئوماتای مغ می‌باشد. اولین تصویر ایستاده در مقابل داریوش «آسنیا» یا «هشینا» شورشی عیلامی است. چهره این رهبر شورشی عیلامی با دماغی کوتاه و تیز و گونه‌های برجسته و سبیل پرپشت و چانه‌هایی تخت با ریش کوتاهش که خط‌های



دور آن را پنهان نمی‌کند نشان داده شده است. او جامه‌ای دراز با چین‌های عمودی بر تن دارد که هیچ‌مانند «شوشگران» دیگر نیست.

زمانی که داریوش از گذرگاه زاگروس عبور می‌کرد تا به سرزمین بین‌النهرین برود، یک پیک شاهانه را روانه عیلام کرد. پیدا شدن او برای ترسانیدن بومیان عیلامی کافی بود که فرمانروای نوین خود را در بند افکنده و نزد داریوش بیاورند و داریوش هم بی‌درنگ او را به قتل رسانید. تسلیم شدن هشینا «آسینا» به یک پارسی فرصت طلب به نام «مرتی»، به «مرتیا» پسر چیچیخرش اهل کوگنکا فرصت داد که از راه پارس به شوش وارد شده و خود را اومانیس بخواند. داریوش که هنوز در بابل بود پس از فرونشاندن شورش بابل از راه جنوب و شوش وارد شده و ایلامی‌ها از ترس انتقام داریوش، «مرتی» یا «مرتیا» را به قتل رسانیدند. چهارمین تصویر ایستاده در کتیبه بیستون نیز «مارتیا» رهبر دومین شورش عیلامیان علیه داریوش است. «مارتیا» گویا اصالتاً از مردم عیلام نبود. بلکه از مردمان پارسی و مادی بود و چنان‌که از متن کتیبه بیستون برمی‌آید، خود را عیلامی معرفی کرده و رهبر شورشیان عیلامی را برعهده گرفته است. او خودش را «ایمانیش» پادشاه عیلام معرفی نمود.^{۷۵}

این شورش‌ها در اولین سال سلطنت داریوش پس از مرگ کمبوجیه صورت گرفت، لیکن عیلامیان در سال دوم و سوم سلطنت داریوش نیز شورش بزرگ دیگری راه انداختند، به‌طوری‌که که داریوش قسمت اعظم شرحی را که در آخرین ستون کتیبه بیستون آورده به سرکوبی این شورش اختصاص داده است. ۱۷ بند ستون پنجم کتیبه بیستون که ۳۶ بند است به شرح قشون‌کشی داریوش علیه عیلامیان اختصاص یافته است. داریوش در این کتیبه نفرت و کینه شدید خود را نسبت به عیلامیان آشکار می‌سازد زیرا که ناامن‌ترین و شورش‌ترین مردمان امپراتوری او به‌شمار می‌رفته‌اند. گویا عیلامیان که دارای نظام فکری و دینی مستقلی بوده‌اند حاضر به پذیرش دین اهورایی داریوش شاه نبوده‌اند و به همین دلیل شدت درگیری‌های آنها با داریوش بیشتر است. داریوش عیلامی‌ها را خائن می‌نامد و از اینکه آنان به اهورا مزدا خدای بزرگ ایرانیان احترام نمی‌گذارند ناراحت است.



داریوش برای فرونشاندن این شورش عظیم که به رهبری عیلامی دیگری به نام «آتامائیتا» صورت گرفته بود، یکی از بزرگ‌ترین و وفادارترین سرداران خود به نام «گبریا» را به همراه لشکری بسیار گسیل می‌دارد تا عیلامیان شورش و رهبرشان را سرکوب نماید و آنها را به پرستش اهورا مزدا وادار کند. گبریا در رأس نیروهای داریوش وارد سرزمین عیلام شد و نبرد سختی با عیلامیان کرد و آنها را شکست داد و «آتامائیتا» را دستگیر و به درگاه داریوش فرستاد و شاه هخامنشی او را به جرم عصیان به قتل رساند. این آخرین طغیان عیلامیان، شورش بسیار فراگیر بوده و عموم مردم عیلام در آن نقش بسیار داشته‌اند.

نحوه بیان داریوش در ستون پنجم کتیبه بیستون خود حکایت از شورش عامه مردم عیلام دارد، چنان‌که این بار داریوش نمی‌گوید که شخصی به نام «آتامائیتا» مانند «آسینا» و «مارتینا» شورش کرد بلکه می‌گوید کشور عیلام شورش کرد و کسی به نام «آتامائیتا» را به رهبری خود انتخاب کردند. وسعت و عظمت شورش عیلامیان و شرکت عامه مردم عیلام در این شورش از آنجا مشخص می‌شود که داریوش زبده‌ترین نیروهای خود به رهبری شجاع‌ترین و وفادارترین سردار خود گبریا را به سرکوب آنان اعزام می‌کند. «گبریا» فرزند «مردوینوس»، نگهبان مخصوص داریوش و فرمانده گارد جاویدان وی به‌شمار می‌رفته است، چنان‌که تصویر او در نقش بیستون در پشت سر داریوش به‌عنوان نگهبان و نیزه‌دار بزرگ او ترسیم شده است. بند یک تا ۱۷ ستون پنجم کتیبه بدین شرح است: «داریوش شاه می‌گوید: این است آنچه که من در سال دوم و سوم بعد از آنکه پادشاه شدم انجام دادم. کشوری که عیلام نامیده می‌شد شورش می‌کرد. یک نفر اهل عیلام به نام «آتامائیتا» را آنها به رهبری خود برگزیدند. سپس من قشون فرستادم. یک نفر ایرانی به نام «گبری»، «گبریا» از بندگان من را به ریاست آنها برگزیدم. سپس «گبری» با قشون به عیلام رفت. او با عیلامی‌ها نبرد کرد. آنگاه گبری عیلامی‌ها را درهم شکست و رئیس آنها را دستگیر کرد و من او را کشتم. بعد از این کشور از آن من شد. داریوش شاه می‌گوید: این عیلامی‌ها خائن بودند و به اهورامزدا احترام نمی‌گذاشتند. من اهورامزدا را احترام می‌گذاشتم، به لطف اهورامزدا با آنها نوعی رفتار کردم که مطابق میل من نبود.^۷

عیلام پس از این واپسین شورش جزئی از قلمرو داریوش گردید و یکی از ساتراپ‌های هخامنشی شد. تمدن هخامنشیان به شدت تحت‌تأثیر فرهنگ و تمدن عیلامیان قرار گرفت. چنان‌که خط و زبان عیلامی در کارهای اداری و بایگانی اسناد هخامنشیان مورد استفاده قرار گرفت و دبیران و نویسندگان عیلامی در خدمت سیستم اداری هخامنشیان درآمدند و منشیان و دبیران و کارگزاران اداری هخامنشیان شدند.

سرزمین پهلویین و عصر پارسی

همان‌طوری‌که گفته شد سرزمین عیلام با وجود شورش‌های فراوان علیه سلطه هخامنشیان آریایی‌نژاد تحت تصرف آنان درآمد و داریوش آخرین مقاومت‌ها و شورش‌های عیلامیان را به شدت سرکوب کرد. بدون شک نفوذ اقوام آریایی به تدریج در تمام محدوده قلمرو عیلام باعث شد که نام مکان‌های مختلف این سرزمین به نام‌های پارسی تغییر کند و مرکز عیلام به‌عنوان یکی از بودباش‌ها و پایتخت‌های بزرگ هخامنشیان درآمد و سوسونکا (شوش) اهمیت دیرینه خویش را در عهد هخامنشیان حفظ کرد. قسمت شمالی و کوهستانی (ایلام کنونی) نیز تحت‌تأثیر تمدن و فرهنگ آریایی اندک اندک تا اواخر دوره هخامنشی مسکن و مأوای طوایف ماسپی شد که کورش را علیه آخرین پادشاه مادی یاری داده بودند.

بدون تردید منشأ نامگذاری آن و اطلاق لفظ ماسپدان نمی‌تواند بدون ارتباط با سکونت قوم ماسپی باشد. شاید بعضی از خانواده‌هایی که هم اکنون در ایلام زندگی می‌کنند و وابسته به گروه قومی ماسپی هستند، یادگاری از همین قوم کهن آریایی باشند. ماسپدان ایالت وسیعی بوده که منطقه ایوان تا شوش را دربرداشته و یکی از شاخه‌های مهم ارتباطی و یکی از راه‌های باستانی ایران هخامنشی نیز از آن می‌گذشته و به‌سوی ماد می‌آمده است.

«راولینسون» معتقد است که این جاده همان جاده‌ای است که اسکندر مقدونی هنگام فتح ایران از آن عبور کرده و خود را از شوش به اکباتان (همدان) رسانده است. «استرابو» جغرافی‌دان بزرگ از این خط به‌عنوان یک خط بسیار مهم و استراتژیک یاد کرده و «پلینی» مورخ، از آن به‌نام راه ایالت مزوباتن یاد می‌کند. به‌هرجهت ایالت مزوباتن (ماسپدان) و مهرگان کذک که به



قسمت‌های جنوبی آن اطلاق می‌شد، به‌دست اسکندر مقدونی فتح شد. هرچند نام مهرگان کذک چنان‌که قبلاً ذکر آن رفت منشأ و ریشه در دوران افسانه‌ای آریایی دارد، اما نامی کاملاً پهلوی ساسانی است که بیشتر در منابع عصر ساسانی آمده و به مناطق دره شهر و صیمره، اطلاق می‌شده است. از سرنوشت مردمان کوهستان ماسپدان و مهرگان کذک در عهد تسلط سلوکیان بر این منطقه اطلاعاتی در دست نیست و منابع جغرافیایی و تاریخی فقط به ذکر بعضی راه‌ها و خطوط ارتباطی پرداخته‌اند.

به‌نظر می‌رسد که کاسی‌ها که در مقابله با اسکندر سرسختی بسیاری از خود نشان داده‌اند، در حوزه سرزمین ماسپدان و مهرگان کذک بوده‌اند. با خیزش قوم پارت به‌سوی زمامداری و سروری بر اقوام آریایی، وارثان اسکندر در مقابله با پارت‌ها درمانده شدند و پارت‌ها موفق شدند با شکست سختی که بر سلوکی‌ها وارد آوردند، سراسر ایران را تحت انقیاد خود درآوردند. مزوباتن یا ماسپدان که دیگر یک ایالت کاملاً ایرانی بوده، به‌دست فاتحان پارتی افتاد. متأسفانه در مورد اوضاع و احوال سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این ایالت در دوره پارت‌ها نیز منابع تاریخی ما کاملاً مسکوت هستند و فقط اشارات جسته و گریخته‌ای به ایالت ماسپدان در عصر اشکانیان دارند.

«ابوحنیفه دینوری» در کتاب *الاکخبار الطوال* از ایالت ماسپدان در روزگار پایانی دوره اشکانی یاد می‌کند و می‌گوید که ماسپدان یکی از ایالت‌های بزرگ دوره اشکانی بوده و اردوان پنجم آخرین پادشاه نگون‌بخت اشکانی بر آن فرمانروایی داشته است و در نبردی که اردوان با اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی داشته، این منطقه به تصرف فرزند بابک درمی‌آید.^{۷۷}

«راولینسون» به نقل از تاریخچه پهلوی می‌گوید که اردشیر پس از غلبه بر اردوان پنجم این ایالت را فتح کرد و ماسپدان یکی از ایالت‌های دولت ساسانی شده و در زمان ساسانیان رونق و شکوه بسیار یافته است. آثار و بقایای شهرهای باستانی که در این منطقه شناسایی شده‌اند اکثراً متعلق به دوره ساسانی هستند.

در دوره اشکانی و ساسانی شهرهای ماسپدان و مهرگان کذک دو کرسی ایالت ماسپدان بوده‌اند. در حوادث و اخبار مربوط به اشکانی از ماسپدان به‌عنوان یک ایالت سخن به میان آمده و



این ایالت یکی از ایالت‌های سرزمین و منطقه پهل به حساب می‌آمده است و منطقه پهل همان استان الجبل یا کوهستانی دوران اسلامی است. «ابن خردادبه» جغرافی‌دان اسلامی راجع به حدود جغرافیای منطقه پهل و سرزمین پهلویین می‌گوید: «سرزمین پهلویین شامل ری و اصفهان و همدان و دینور و نهاوند و مهر جانقذق و ماسپدان و قزوین است».

پهل یا پهل نام سرزمینی بوده که پادشاهان اشکانی نخست در آن سرزمین پادشاهی خود را آغاز کرده‌اند، یعنی در زمان آغاز حکومتشان بر آن نواحی مسلط شده‌اند و به همین دلیل آن را سرزمین پهل نامیده‌اند و این منطقه شامل سرزمین وسیعی بوده که شامل ری، همدان، کرمانشاه، دینور، آذربایجان، ماسپدان، مهر جانقذق (ایلام امروزی)، نهاوند و قسمتی از سرزمین بین‌النهرین بوده است. ابن‌فقیه همدانی نیز در کتاب البلدان سرزمین ماسپدان و مهر جانقذق را جزو منطقه پهل می‌داند.

ایالت ماسپدان و مهرگان کذک

چنان‌که اشاره شد سرزمین ایلام بعد از تصرف کامل به وسیله دولت هخامنشی و نفوذ اقوام آریایی علی‌الخصوص قوم و قبیله مازوباتی‌ها یا ماسپی‌ها به ماسپدان یا ماسپدان معروف شد. قبلاً استدلال کسانی مانند روالینون و دیگران را در مورد وجه تسمیه سرزمین ماسپدان براساس شواهد تاریخی رد کردیم و گفتیم که اقوام آریایی معمولاً به هر جایی که وارد می‌شدند نام خود را بدان سرزمین می‌دادند و در مورد ایلام نیز اندک اندک مازوباتی‌ها یا ماسپی‌ها نام خود را بدین سرزمین دادند و کم‌کم به ماسپدان معروف شد. ماسپدان در دوره اشکانیان با پارتی‌ها جزء سرزمین پهل بود و متأسفانه از تاریخ این سرزمین در دوره طولانی حاکمیت پانصدساله پارتی‌ها و حتی قبل از آنان یعنی دوره سلوکیه اطلاعی در دست نیست و چنان‌که ذکر آن در شماره قبلی رفت، اسکندر مقدونی هنگام نافرمانی و طغیان کاسی‌هایی که در این سرزمین ساکن بوده‌اند، به‌سوی سرزمین ماسپدان لشکرکشی کرد^{۷۸} و گویا وی موفق به سرکوبی قوم سرکش و ناآرام کاسی نگردید و مجبور شد به مردمان ساکن این سرزمین خشن و کوهستانی باج بپردازد.



در دوره ساسانیان سرزمین ایلام امروزی به دو منطقه شمالی و جنوبی تقسیم شده بود. منطقه شمالی آن را ماسپدان می‌خواندند و به منطقه جنوبی آن مهرگان کذک می‌گفته‌اند. این دو منطقه هر یک دارای یک مرکز جداگانه بوده‌اند. مرکز ماسپدان شهر زیبا و سرزمین حاصلخیز شیروان یا سیروان و مرکز ایالتی مهرگان کذک نیز شهر صیمره بوده است.

از تاریخ و اوضاع سیاسی اجتماعی سرزمین ماسپدان و مهرگان کذک تا زمان قباد و انوشیروان اطلاعی در دست نیست. تنها اشاره‌ای که منابع اصیل و ... به وسیله اردشیر بابکان بنیان‌گذار دولت دینی ساسانیان است اردشیر بابکان در جدال و نبرد سرنوشت‌ساز خویش با اردوان پنجم آخرین پادشاه نگون‌بخت اشکانی موفق شد سرزمین پهل را به تصرف خود درآورد و بر اردوان غلبه یابد و ماسپدان که در آن زمان جزئی از سرزمین جبل و پهل به حساب می‌آمد^{۷۹}، به تصرف اردشیر بابکان درآمد. دینوری در این مورد می‌نویسد: «گفته‌اند میان پادشاهان ملوک الطوائف منظور اشکانیان است که در سرزمین‌های ایران حکومت می‌کردند، هیچ‌کس بزرگتر و دارای سپاهی بیشتر از اردوان پسر اشک پسر اشکان پادشاه ناحیه جبل (پهل) نبوده است. حکومت دو ماه (ماهان) و همدان و ماسپدان و مهرگان قذق و حلوان با او بود.»^{۸۰}

ماسپدان و مهرگان کذک تفریحگاه و تفرجگاه خوبی برای پادشاهان ساسانی بوده است. دره‌ها و دشت‌های حاصلخیز و کوچک بین کوه‌ها نیز جایگاه مناسب و مورد علاقه شاهان ساسانی بود، چنان‌که در این مناطق شهرها و دهکده‌های بسیار بنا نهادند که آثار و بقایای آنها که اکثراً متعلق به دوره ساسانی است امروزه نیز به چشم می‌خورد.^{۸۱} از این شهرها در منابع تاریخی و جغرافیایی دوره ساسانی و اسلامی یاد شده است. شهرها و دهکده‌هایی مانند سیروان، ماسپدان، مهرگان کذک، صیمره، الرذیا الرد، اریو ... از مهم‌ترین مناطق آباد و مورد علاقه شاهان ساسانی و خاندان‌های ممتاز و اشراف ایرانی بوده‌اند. فراوانی جویبارهایی که از کوهستان‌های پربین و خم این سرزمین به سوی دشت‌ها و دره‌های حاصلخیز کوچک جریان پیدا می‌کرده باعث خوش آب و هوایی و ایجاد جاذبه‌های مناسبی برای شاهان ساسانی می‌شده است و انواع و اقسام درختان میوه در این سرزمین می‌روییده است. قباد پادشاه ساسانی به میوه‌های این سرزمین علاقه فراوان



داشته است. ابن خردادبه جغرافی‌دان عصر اسلامی در این مورد می‌گوید: «قباد می‌گفته بهترین میوه‌های من در مدائن و سابور و روی و حلوان و ماسپدان است».^{۸۲}

گرچه در دوران اسلامی، مردم سرزمین ماسپدان و مهرگان کذک به نهضت بابک خرم‌الدین پیوستند، ولی بعید به نظر می‌رسد که این جریان و گرایش مردم ماسپدان و مهرگان کذک به عقاید خرم‌دینان، ارتباطی با نهضت مزدک عصر قباد داشته باشد. نهضت بابک تا حدودی بستگی به عقاید انحرافی یک گروه از پیروان مزدک داشت که گرایش آنها ملهم از عقاید مزدکیان منحرفی بود که تمایل به اباحی‌گری داشتند، نه به عقاید خود مزدک که گرایش شدید به اصلاح اجتماعی و بهبود وضعیت طبقه فقیر جامعه داشت. پس از قباد ساسانی و به تخت نشستن انوشیروان پادشاه قدرتمند و با درایت ساسانی، سرزمین ماسپدان مورد توجه او قرار گرفت. عصر وی برای سرزمین عصر آبادی و پیشرفت بود.

سر و سامان دادن به اوضاع اداری و سیاسی و مالیاتی جامعه به‌وسیله انوشیروان باعث شد که جامعه ساسانی که به‌وسیله قیام و شورش مزدک دچار تنش شدیدی شده بود آرام و قرار گیرد و شهرها توسعه یابند و روستاها آباد شوند. در سرزمین ماسپدان نیز شهرها بنا نهاده شد و دهکده‌ها آباد گردید و این منطقه از این زمان تا عصر اسلامی در دست دهقانان بزرگ و تحت امر یکی از خاندان‌های بزرگ ایرانی بود که ... که با سپاه اسلام جنگیدند از خاندان‌های ممتاز و اشراف ایرانی ساکن این منطقه بودند.

خسرو انوشیروان در پی اصلاحات اداری و سیاسی و نظامی خود کشور ایران را به چهار منطقه تقسیم کرد و چهار اسپهبد بزرگ نظامی را نیز بر آنها گماشت. ابن‌واضح یعقوبی در تاریخ یعقوبی مهرگان قذق و ماسپدان را جزء حیطة قلمرو نفوذ اسپهبد اتور و پاتکال (آذربایجان) می‌داند و در این مورد می‌گوید: «شهرهایی که دولت ایران مالک بود و بر آنها پادشاهی می‌کرد بدین قرار است: از استان قهستان: طبرستان، ری و قزوین، زنجان، قم، اصبهان، همدان، نهاوند، حلوان، ماسپدان، مهرگان قذق و ... و این استان را اسپهبدی به‌نام اسپهبد آذربایجان بود».^{۸۳}



ساسانیان و ماسپدان و مهرگان کذک

ایالت ماسپدان و مهرگان کذک با شهرها و ولایات توابع آن در عصر ساسانی اهمیت بسیاری پیدا کرد. جایگاه و موقعیت این منطقه به لحاظ استراتژیکی و ارزش نظامی و سیاسی آن در پشت سر تیسفون پایتخت پادشاهان ساسانی، آن را به شکل یک جایگاه بسیار حساس و با اهمیتی برای شاهان ساسانی درآورده بود. به‌طوری‌که کسری بزرگ انوشیروان، معروف به انوشیروان عادل بزرگ‌ترین پادشاه ساسانی هنگام مرگ با توصیه‌ای که نزدیکان خود کرد، دستور داد که آرامگاه او را در دل صخره‌های کبیرکوه پنهان سازند و از ترس اینکه مبدا دشمنان وی پس از مرگش جسد او را بیابند، طبق یک برنامه حساب شده و اسرارآمیز دستور داد افراد معینی پس از مرگش، مخفیانه او را در دل صخره‌های کبیرکوه در ایالت ماسپدان به‌شیوه مخصوص دیانت مجوسی (زردشتی) تدفین کنند و هنگام بازگشت، آن افراد به‌وسیله مأموران مخصوصی که تعیین شده بودند به قتل برسند تا بدین وسیله کسی از محل قبر کسری انوشیروان خبر نیابد.

این راز همچنان پس از سال‌ها مخفی مانده و کوشش بسیاری از باستان‌شناسان و مورخان و سیاحان و ایران‌شناسان برای یافتن آرامگاه خسرو انوشیروان به جایی نرسیده است. در برخی منابع از دیدار مأمون، خلیفه مقتدر عباسی از مقبره انوشیروان در سرزمین ماسپدان سخن به میان آمده اما به‌نظر می‌رسد این روایت فقط یک حکایت افسانه‌آمیز باشد تا واقعیت تاریخی زیر از آن زمان تاکنون نیز همچنان به‌عنوان یکی از اسرار باقی‌مانده است.

به‌هرجهت موقعیت خاص طبیعی و استراتژیک ایالت ماسپدان و مهرگان کذک در پشت سر تیسفون باعث می‌شده که پادشاهان و امرا و سپهبدان ساسانی در مواقع هجوم رومی‌ها و اعراب و دیگر دشمنان سرزمین ایران، به راحتی بتوانند با فرزندان و اموال و ذخایر پایتخت خود به درون این پناهگاه طبیعی پناه ببرند. علاوه بر این، تفرجگاه بسیار خوبی به لحاظ جاذبه‌های طبیعی و شکارگاه‌های خوب برای آنان به‌شمار می‌رفته و از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. کشف سکه‌های عصر ساسانی، مخازن اسلحه و ابزار جنگی و خرابه‌ها و بقایای عظیم شهرها و آتشکده‌های بسیار در این منطقه حکایت از اهمیت و رفاه و رونق و زندگی شهری مردمان این منطقه در اواخر دوره ساسانی دارد. چنان‌که این منطقه در اواخر دوره ساسانی در دست یکی از



بزرگ‌ترین اسپهبدان عصر ساسانی بود و ملک و تیول یکی از خاندان‌های ممتاز ایرانی مانند هرمزان مهرگان کذکی بود. هرمزان از سرداران بزرگ اواخر عهد ساسانی بود که به هنگام حمله و هجوم مسلمانان و اعراب به ایران، ساکن این منطقه بوده و مرکز و مقر او شهر زیبای مهرگان کذک و دره حاصلخیز صیمره بوده است که ما در بحث پایانی روزگار ساسانیان به بررسی اوضاع سرزمین ایلام در عهد اقتدار خاندان او و جنگ و گریزهای او با سپاهیان اسلام و چگونگی فتح سرزمین ماسپندان و مهرگان کذک به‌وسیله مسلمانان و مجاهدان اسلام خواهیم پرداخت.

پس از مرگ خسرو انوشیروان و در دوران اقتدار و فرمانروایی خسرو دوم یعنی خسرو پرویز، ماسپندان و مهرگان کذک همچنان جایگاه ویژه خود را حفظ کرد، اما در عصر خسرو پرویز مردم این منطقه و اوضاع این سرزمین به‌دلیل شورش و عصیان سرداران سپاه خسرو پرویز و آمدن آنها به این منطقه که یک دژ مستحکم طبیعی برای آنان به‌شمار می‌رفته است، دچار خسارات و زیان‌های بسیار شدید و سرزمین ماسپندان و مهرگان کذک (استان ایلام امروزی) را دچار پریشانی و نابسامانی کردند. بهرام چوبین سردار سپاه خسرو پرویز مدتی بر این ایالت جنگ انداخت و بسطام دایی خسرو پرویز نیز در نبرد علیه خسرو پرویز این منطقه را به تصرف خود درآورد.

در زمان خسرو پرویز (خسرو شکست‌ناپذیر) بهرام چوبینه یا بهرام چوبین از بزرگ‌ترین فرماندهان نظامی خسرو پرویز علیه خسرو طغیان کرد و مدت بسیاری امپراتوری خسرو پرویز را با اغتشاش و شورش وسیعی روبه‌رو ساخت. بهرام چوبین به ایالت ماسپندان و مهرگان کذک دست یافت و این سرزمین صعب‌العبور را پریشان ساخت و مدت‌ها با او به جنگ و گریز پرداخت. گویا پل و تنگه بهرام چوبین در نزدیکی صیمره یادگاری از آن روزگاران است که به‌دست این سردار شورش‌ساز ساسانی ساخته شده است.

خسرو پرویز پس از مدتی به‌وسیله دو تن از فرماندهان نظامی خود که هر دو دایی او به‌شمار می‌رفتند، موفق شد که بهرام چوبین را شکست دهد و مناطق تحت تصرف او را از چنگش خارج سازد. بهرام به‌وسیله بندویه و بسطام، اسیر و به حضور خسرو پرویز برده شد و خسرو دستور داد به جرم نافرمانی و خیانت و طغیان علیه دولت، سرش را از بدن جدا سازند.



خسرو به پاداش کمک‌ها و تلاش‌هایی که بندویه و بسطام در شکست بهرام چوبین انجام داده بودند، مقام آن دو را ترفیع داد و بندویه را سرگنجور (مسئول سازمان اقتصادی) و بسطام را فرمانروای خراسان بزرگ کرد. قدرت و نفوذی که این دو سردار ساسانی به هم زدند، خسروپرویز را نگران کرد و درصدد برآمد که شر این دو را از سر خود کم کند یا از حوزه قدرت و نفوذ آنها بکاهد. به همین دلیل وقتی که بندویه از دستور خسروپرویز مبنی بر پرداخت مبلغ ۴۰۰ هزار درهم به سرچوگان باز به عنوان جایزه سرباز زد، مورد خشم و غضب خسروپرویز قرار گرفت. بندویه که مقام سرگنجور و مقام وزارت اقتصاد عصر ساسانی را به عهده داشت، دادن این مبلغ به سرچوگان باز مخصوص شاهی را اسراف و اتلاف سرمایه مملکت دانست و خسروپرویز به بهانه سرپیچی از دستورات شاه، او را به قتل رساند. قتل بندویه برادرش بسطام را که سپهسالار و فرمانروای خراسان بود، شدیداً علیه خسروپرویز خشمگین کرد و او با وجود اینکه به وسیله خسروپرویز به دربار فراخوانده شد، اطاعت نکرد و سر به شورش برداشت و به بازماندگان و پیروان بهرام چوبین پیوست. ابتدا به دیلم و گیلان که بهرام چوبین مدتی نیز در آنجا بود رهسپار شد و پیروان بهرام، تخت زرین بهرام را به او دادند و زنش را به عقد او درآوردند و او را به عنوان رهبر برگزیدند و علیه خسروپرویز شورش وسیعی به راه انداختند.

مردمان دیلم و ری و قزوین به آنها پیوستند و آتش شورش و طغیان آنها به مناطق غربی کشور نیز کشیده شد. گرچه به طور موقت از خسروپرویز شکست خوردند، ولی پس از آن شکست ابتدایی، پیروان بهرام چوبین در مناطق غربی ایران از جمله ولایت ماسبدان و مهرگان کذک به او پیوستند.

سپاه بسطام به زودی کرمانشاه و ولایت ماسبدان و مهرگان کذک را اشغال کرد و به قول دینوری مؤلف کتاب الاخبار الطوال، تعداد سپاهیان او به ۱۰۰ هزار نفر رسید. سپاهیان بسطام وارد ایالت ماسبدان و مهرگان کذک شدند و کارگزاران و فرمانداران خسروپرویز در شهرهای شیروان، صیمره و مهرگان کذک و دیگر کارگزاران و دهقانان طرفدار وی، رو به گریز نهادند و به دژها و کوه‌ها و قلعه‌های خود پناه بردند.^{۸۴}



پس از تصرف ماسبذان و مهرگان کذک و صیمره، بسطام سپاه خود را برای مقابله با اردوی بزرگی که خسرو پرویز مجهز کرده بود، به سوی همدان فرستاد. دو اردو مقابل هم صف‌آرایی کرده و آمادهٔ رزم شدند و نبردی سهمگین به مدت سه روز میان سپاه خسرو پرویز و بسطام در گرفت اما هیچ‌کدام موفق نشدند. نهایتاً خسرو پرویز از راه حيله وارد شد و به کردی برادر بهرام چوبین که در سپاهش بود قول داد که خواهرش گردویه را ملکهٔ ایران گرداند به شرطی که گردویه را راضی کند که بسطام را که شوهرش بود مسموم کند و یا به طریقی به قتل برساند. گردویه بنا به پیشنهادی که از طرف برادرش خسرو پرویز به وی شد، به وسیلهٔ کنیزان مخصوص خود بسطام را زهر داد و او را از پای درآورد و بدین صورت پس از کشته شدن بسطام و فروپاشی سپاهیان وی، صیمره و ایالت ماسبذان و مهرگان کذک دوباره به تصرف خسرو پرویز در آمد و تا اواخر دوران ساسانی در دست یکی از خاندان‌های ممتاز و اشراف ساسانی و دهقانان وابسته به آنها باقی ماند و تا ظهور اسلام در دست این خاندان بود.

با انقلاب اسلام در شبه‌جزیرهٔ عربستان، پیامبر اسلام نوید فتح سرزمین‌ها را به مجاهدان اسلام داده بود. پس از رحلت وی به زودی اسلام گسترش یافت و دروازه‌های ایران و روم به‌دست مجاهدین اسلام یکی پس از دیگری گشوده شد و اولین گروه‌های عرب در زمان ابوبکر و سپس عمر در مرزهای غربی ایران ظاهر شدند و شروع به فتح سرزمین ایران کردند. با تصرف سرزمین‌های ایران گروه گروه از ایرانیان مجوسی به اسلام درآمدند و آتشکده‌ها خاموش یا تبدیل به مسجد شدند و سرزمین‌ها و شهرها نیز یکی پس از دیگری به‌دست مجاهدین اسلام فتح شدند. ایالت و ولایت ماسپندان و مهرگان کذک و صیمره نیز به‌دست فاتحان اسلام افتاد و چندین تن از سرداران سپاه اسلام در فتح این ولایت به شهادت رسیدند و هرمزان سپهسالار بزرگ ایرانی که خود مالک صیمره و مهرگان کذک بود، به سختی از این منطقه دفاع کرد و حتی فرمان سپهسالاری ایران را پس از جنگ قادسیه و جلولا از یزدگرد دریافت نمود و موظف شد که از حلوان و سرپل ذهاب تا اهواز و تشر همه جا در مقابل سپاهیان اسلام بایستد. مقرر هرمزان و پایگاه او در مهرگان کذک بود.^{۸۵} حکایت فتح این سرزمین به‌دست مجاهدان اسلام را به فرصتی دیگر موکول می‌کنیم که حکایت دیگری است.



پی‌نوشت‌ها

۱. گیرشمن، رومن، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه دکتر محمد معین، نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، ص ۹-۱۰.
۲. عصر ظهور اولین ساخته‌های دستی انسان بعد از عصر حجر مقدم.
3. ر.ک: هول، فرانک، *ماقبل تاریخ در جنوب غربی ایران*، ترجمه سکندر امان‌الهی بهاروند، انتشارات اداره فرهنگ هنر لرستان، بی‌تا.
۴. مجله باستان‌شناسی و هنر، س ۱۳۴۸، شماره دوم، با نشر وزارت فرهنگ و هنر، ص ۱۰۶. ایضاً: مجله باستان‌شناسی و هنر، س ۱۳۴۶، ش اول، نشر وزارت فرهنگ و هنر، ص ۸۲.
۵. مجله باستان‌شناسی و هنر، س ۱۳۴۶، ش اول، نشر وزارت فرهنگ و هنر، ص ۸۱. ر.ک: گذار، آندره، «مفرغ‌های لرستان در کتاب هنر ایران»، ترجمه بهروز حبیبی.
۶. فرای، ریچارد، *میراث باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، ص ۴-۱۰۳.
۷. گیرشمن، رومن، همان.
۸. رشید یاسمی، غلامرضا، *کرد و پیوستگی‌های نژادی او*، نشر بنیاد موقوفات ایرج افشار یزدی، ص ۱۶-۱۷.
۹. ممتحن، حسینعلی، «نگاهی به تاریخ روابط عیلام با همسایگان»، مجله بررسی‌های تاریخی، سال ششم، شماره ۵.
۱۰. دیاکونف، *تاریخ ماد*، ترجمه دکتر کریم کشاورز، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، ص ۳-۱۶۱.
۱۱. کریم، ساموئل، *الواح سومری*، ترجمه آقای داود رسائی، تهران ۱۳۴۰، ص ۲-۲۵۱.
12. anasha, anazan.
13. sush
14. Lyan
۱۵. جایگاه این شهر را بعضی از محققین در دره شیروان فعلی تشخیص داده‌اند.
۱۶. به نظر می‌رسد ورهشی همان برهسو باشد که طبق نظر پروفیسور والتر هیتس شامل منطقه پشتکوه بوده است.
17. Simashkiy-simasha.
18. Kimash.
19. Nagiti.
20. Barahsu.
21. Madlkta.
۲۲. ر.ک: الواح سومری ساموئل کریم، ترجمه داود رسائی، ۱۳۴۰.
۲۳. هیتس، والتر، *دنیای گمشده تمدن عیلام*، ترجمه فیروزنیا، تهران، نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، ص ۶-۲۵.
۲۴. ممتحن، حسینعلی، همان، ص ۹-۸ به نقل از تورات، سفر پیدایش، باب ۱۴.
۲۵. کامرون، جورج، *ایران در سده‌های قدیم*، ترجمه حسن انوشه، نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۲-۲۱. ایضاً: دنیای گمشده تمدن عیلامی، ص ۸۰. ایضاً: نگهبان دکتر عزت‌الله، مقاله «مقدمه‌ای بر تاریخ و تمدن عیلام»، ص ۲۹.
۲۶. هیتس، همان، ص ۸۱.
۲۷. پیرنیا، حسن، *تاریخ ایران قدیم*، نشر کتابخانه خیام، بی‌تا، ص ۲۲. ایضاً: ممتحن، حسینعلی، همان، ص ۸.
۲۸. زرین‌کوب، عبدالحسین، *تاریخ ایران قبل از اسلام*، نشر امیرکبیر، ۱۳۶۸.
۲۹. نگهبان، دکتر عزت‌الله، *مقدمه‌ای بر تمدن و تاریخ اسلام*، ص ۳۸.
۳۰. هیتس، همان، ص ۲-۸۱.
۳۱. ممتحن، حسینعلی، همان، ص ۱۱.
۳۲. هیتس، همان، ص ۸۲.
۳۳. همان، ص ۸۵ و ویل دورانت، *تاریخ تمدن*، ترجمه احمد آرام، ج ۱، ۱۳۴۳، ص ۱۸۲.



۳۴. هیتس، همان، ص ۸۶-۸۷.
۳۵. آمیه، پیر، تاریخ عیلام، ترجمه شیرین بیانی، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۴۹، ص ۳۹.
۳۶. هیتس، همان، ص ۸۸، جورج کامرون، همان، ص ۳۰.
۳۷. دیاکونف، همان، ص ۸-۱۳۷ و هیتس، همان، ص ۹۱.
۳۸. کامرون، جورج، همان، ص ۳۰ و هیتس، همان، ص ۸۱-۹.
۳۹. دیاکونف، همان، ص ۱۰۳.
۴۰. هیتس، همان، ص ۵-۹۴.
۴۱. بهمنش، احمد، تاریخ ملل قدیم، آسیای غربی، ص ۹۷.
۴۲. هیتس، همان، ص ۹۷.
۴۳. ر.ک: نفوش برجسته عیلامی، محمد رحیم صراف، نشر دانشگاه تهران، ص ۱۶۵.
۴۴. کامرون، همان، ص ۴۷.
۴۵. هیتس، همان، ص ۹۹-۱۰۰.
۴۶. همان، ص ۱۰۸.
۴۷. همان، ص ۱۱۳.
۴۸. گیرشمن، همان، ص ۴-۵۳.
۴۹. آشور بانی پال امیر قدرتمند آشوری که معاصر سلسله عیلام جدید و منقرض کننده آخرین سلسله عیلامی است که بعد از آن عیلام دیگر به عنوان یک ایالت تحت اقتدار پادشاهان اربابی درآمد.
۵۰. گیرشمن، رومن، هنر ایران، جلد اول، ترجمه عیسی بهنام، نشر علمی و فرهنگی. ایضاً: ایزدپناه، حمید، آثار باستانی و تاریخی لرستان، جلد اول، ص ۲۷.
۵۱. گیرشمن، همان، ص ۵۵-۵۴.
۵۲. دیاکونف، همان، ص ۱۳۰.
۵۳. همان، ص ۴-۱۲۳.
۵۴. هیتس، همان، ص ۲-۱۳۱.
۵۵. همان، ص ۸-۱۶۷.
۵۶. پیرنیا، حسین (مشیرالدوله)، همان، ص ۵-۴۴.
۵۷. هیتس، ص ۱۷۱.
۵۸. همان.
۵۹. گیرشمن، همان، ص ۹۴.
۶۰. ممتحن، همان، سال ششم.
۶۱. هیتس، همان، ص ۱۷۹.
۶۲. پیرنیا، حسین (مشیرالدوله)، همان، ص ۲-۴۱. ایضاً: تاریخ ایران، تألیف عباس اقبال و حسن پیرنیا، به کوشش محمد دبیرسیاقی، نشر خیام، بی تا، ص ۲-۴۱.
۶۳. گیرشمن، همان، ص ۸۸-۸۷ ایضاً: ایران قدیم، ص ۸-۴۴.
۶۴. ابن اثیر، عزالدین، تاریخ کامل، ترجمه محمدحسین روحانی، تهران، ۱۳۷۰، جلد اول، نشر اساطیر، ص ۸۱-۸۲.
۶۵. نفیسی، سعید، تمدن ساسانی، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۳۱، ج ۲، ص ۸۵-۶.
۶۶. ابن اثیر، عزالدین، همان، ص ۹۱-۹۰ و ۱۸۹-۱۸۴.



۶۷. همان، ص ۶-۲۳۴.
۶۸. پیرنیا، حسین (مشیرالدوله)، همان، ص ۶۰.
۶۹. راولینسون، هنری، *گذر از ذهاب به خوزستان*، ترجمه سکندر امان‌الهی بهاروند، تهران، نشر آگاه، ۱۳۶۳، ص ۵-۴۴.
۷۰. داندامايف، م.، *ایران در روزگار نخستین پادشاهان هخامنشی*، ترجمه روحی ارباب، تهران، نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳، ص ۷-۱۳۶ و ۲۶۹.
۷۱. راولینسون، همان، ص ۶-۴۴.
۷۲. داندامايف، همان، ص ۱۳۶.
۷۳. همان، ص ۳۴۵، ترجمه متن کتیبه بیستون در کتاب پروفیسور داندامايف.
۷۴. ترجمه متن کتیبه بیستون، ستون دوم، بند ۸ تا ۱۳ (داندامايف، ص ۳۴۶). منابع دیگر: *تاریخ و تمدن هخامنشی*، علی سامی-هخامنشیان، مرتضی احتشام-*تاریخ هرودت*، ترجمه وحید مازندرانی.
۷۵. داندامايف، *ایران در دوره نخستین پادشاهان هخامنشی*، ص ۴-۲۸۳.
۷۶. اومستد، ات.، *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه محمد مقدم، ص ۴-۱۵۲.
۷۷. داندامايف، همان، ص ۲۸۳.
۷۸. رک: هوگو گروته، *سفرنامه*.
۷۹. دینوری، ابوحنیفه، *الانخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، نشر نی، ص ۶۸.
۸۰. همان، ص ۶۶.
۸۱. ایزدپناه، حمید، *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، نگاه کنبد به بخش آثار باستانی و تاریخی لرستان پشتکوه.
۸۲. ابن خردادبه، *المسالك الممالك*، نشر میراث ملل، تهران، ۱۳۷۱، ص ۱۵۹.
۸۳. یعقوبی، ابن واضح، *تاریخ یعقوبی*، جلد دوم، ترجمه محمدابراهیم آیتی، نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶، ص ۲۱۸.
۸۴. دینوری، ابوحنیفه، همان، ص ۱۳۳.
۸۵. بلاذری، احمد بن یحیی، *فتوح البلدان*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، نشر سروش، تهران، ۱۳۶۶، ص ۶۷-۶۵ و ۱۳۶.